



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران  
علیهما صلوات

www. **Ghaemiyeh** .com  
www. **Ghaemiyeh** .org  
www. **Ghaemiyeh** .net  
www. **Ghaemiyeh** .ir

مصائب  
فاطمه

در نسخ خطی قرن ۵ و ۶ هجری

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

# مصائب فاطمی، در نسخ خطی قرن ۵ و ۶ هجری

نویسنده:

علی لباف

ناشر چاپی:

منیر

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

## فهرست

۵	فهرست
۸	مصائب فاطمی، در نسخ خطی قرن ۵ و ۶ هجری
۸	مشخصات کتاب
۸	دورنمای مطالب
۱۱	پیش گفتار
۱۲	گفتار یکم؛ را از نشر نامه دفاع می‌کنیم؟
۱۲	پاسخها
۱۲	پاسخ یکم:
۱۳	پاسخ دوم:
۱۳	پاسخ سوم:
۱۵	پاسخ چهارم:
۱۶	پاسخ پنجم:
۱۶	برخی نصوص مندرج در منابع امامیه که بر صحت مصائب مندرج در نامه دلالت دارند
۱۶	اشاره
۱۷	گروه یکم؛ برخی نصوص حاکی از ایراد ضرب و جرح
۱۷	سند شماره ۱
۱۸	سند شماره ۲
۱۸	سند شماره ۳
۱۸	سند شماره ۴
۱۸	سند شماره ۵
۱۹	سند شماره ۶
۱۹	سند شماره ۷ (۴۶)
۱۹	گروه دوم؛ برخی نصوص حاکی از یورش با تازیانه

سند شماره ۱ ..... ۱۹

سند شماره ۲ ..... ۱۹

سند شماره ۳ ..... ۱۹

سند شماره ۴ ..... ۲۰

سند شماره ۵ ..... ۲۰

سند شماره ۶ ..... ۲۰

سند شماره ۷ (۵۴) ..... ۲۰

گروه سوم؛ برخی نصوص حاکی از اصابت درب به حضرت زهرا علیهاالسلام ..... ۲۱

سند شماره ۱ ..... ۲۱

سند شماره ۲ ..... ۲۱

سند شماره ۳ ..... ۲۱

سند شماره ۴ ..... ۲۱

سند شماره ۵ ..... ۲۱

سند شماره ۶ ..... ۲۱

سند شماره ۷ (۶۴) ..... ۲۲

گروه چهارم؛ برخی نصوص حاکی از سقط حضرت محسن علیه السلام ..... ۲۲

سند شماره ۱ ..... ۲۲

سند شماره ۲ ..... ۲۲

سند شماره ۳ ..... ۲۲

سند شماره ۴ ..... ۲۲

سند شماره ۵ ..... ۲۳

سند شماره ۶ ..... ۲۳

سند شماره ۷ (۷۴) ..... ۲۳

گروه پنجم؛ برخی نصوص حاکی از لطم خد (سیلی) ..... ۲۳

- سند شماره ۱ و ۲ ..... ۲۳
- سند شماره ۳ و ۴ ..... ۲۳
- سند شماره ۵ ..... ۲۴
- سند شماره ۶ ..... ۲۴
- سند شماره ۷ ..... ۲۴
- گفتار دوم؛ بررسی‌هایی کوتاه و گویا درباره نامه ..... ۲۴
- بررسی یکم) روابط عمر با معاویه ..... ۲۴
- بررسی دوم) انگیزه عمر از نگارش نامه به معاویه ..... ۲۵
- بررسی سوم) عمر و افشای اسرار محرمانه حکومتی ..... ۲۵
- بررسی چهارم) عبدالله بن عمر و افشای اسرار پدرش ..... ۲۹
- پی‌نوشتها ..... ۳۰
- درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان ..... ۳۷

## مصائب فاطمی، در نسخ خطی قرن ۵ و ۶ هجری

### مشخصات کتاب

سرشناسه: لباف علی ۱۳۵۳ - عنوان و نام پدید آور: مصائب فاطمی در نسخ خطی قرن ۵ و ۶ هجری / به اهتمام علی لباف؛ با راهنمایی محمدرضا مامقانی؛ زیر نظر جواد علاءالمحدثین.  
 مشخصات نشر: تهران: منیر، ۱۳۸۸.  
 مشخصات ظاهری: ۸۷ ص.  
 شابک: ۱۳۰۰۰ ریال : ۹۷۸ - ۹۶۴ - ۵۳۹ - ۱۶۰ - ۵  
 وضعیت فهرست نویسی: فا پا  
 یادداشت: کتابنامه به صورت زیرنویس.  
 موضوع: فاطمه زهرا علیهاالسلام ، ۸؟ قبل از هجرت - ۱۱ق - شهادت - ماخذ  
 موضوع: فاطمه زهرا علیهاالسلام ، ۸؟ قبل از هجرت - ۱۱ق - مصائب - ماخذ  
 شناسه افزوده:  
 مامقانی محمدرضا، ۱۳۳۲ - شناسه افزوده:  
 علاءالمحدثین، جواد  
 رده بندی کنگره: ۲ / BP۲۷ / ۲ / ۱۳۸۸ م ۶  
 رده بندی دیویی: ۲۹۷ / ۹۷۳  
 شماره کتابشناسی ملی: م ۸۵ - ۳۹۶۹۱

### دورنمای مطالب

پیش گفتار  
 تأملی در شبهه حجتی کرمانی  
 الف) شبهه مندرج در روزنامه جام جم  
 ب) شبهه مندرج در روزنامه آفتاب  
 گفتار یکم:  
 چرا از نشر نامه دفاع می‌کنیم؟  
 پاسخ یکم:  
 اهمیت و جایگاه حقوقی «اقرار و اعتراف به ارتکاب جنایت»  
 کارآیی اعتراف به ارتکاب جنایت در کشف جزئیات حوادث  
 تعریف اقرار به ارتکاب جنایت  
 برخی نکات حقوقی درباره اقرار به ارتکاب جنایت  
 نکته یکم)  
 نکته دوم)



نکته سوم)

نکته چهارم)

پاسخ دوم:

توجه و اعتماد نگارندگان مصائب اهل بیت علیهم السلام به «اقرار و اعتراف جنایتکاران»

نگاهی به روش ابی مخنف در نگارش کتاب «مقتل الحسین علیه السلام»

اعتبار کتاب «مقتل الحسین علیه السلام» نزد تاریخ نگاران

پاسخ سوم:

ثبت نامه در یکی از کهن ترین منابع معتبر امامیه

آشنایی با منابعی که حاوی متن نامه می باشد

نکاتی درباره نقل نامه توسط علامه مجلسی

نکاتی درباره اجازه نقل نامه به علامه مجلسی

سند نامه به نقل از علامه مجلسی

نکاتی درباره کتاب «دلایل الإمامه»

نکاتی درباره کتاب «مثالب النواصب»

سند نامه به نقل از ابن شهر آشوب

نکاتی درباره اسناد نامه

نکاتی درباره کتاب «الصراط المستقیم»

بازخوانی مصائب حضرت زهرا علیها السلام از متن نامه

مصائب مندرج در نامه، به نقل از کتاب «مثالب النواصب»

مصائب مندرج در نامه، به نقل از کتاب «دلایل الإمامه»

پاسخ چهارم:

انطباق مصائب مندرج در نامه، با گزارش حضرت زهرا علیها السلام از ماجرای یورش

نکاتی درباره وقوع احراق

نگاهی به نقصان های نامه در مقایسه با سایر منابع

آشنایی با مصائبی که در نامه نیامده اند

الف) شکستن پهلو

ب) ضربه و لگد زدن به شکم

ج) اصابت غلاف شمشیر

پاسخ پنجم:

انطباق مصائب مندرج در نامه، با سایر نقل های متواتر در منابع امامیه

تواتر نقل های مندرج در منابع امامیه

برخی گزارش های اهل سنت از باورهای شیعیان در زمینه مصائب حضرت زهرا علیها السلام

نقل قاضی عبد الجبار

نقل مقدسی

نقل ابوبکر باقلانی

نقل ابن ابی الحدید

نقل ابن حجر هیتمی گروه یکم:

برخی نصوص حاکی از ایراد ضرب و جرح

سند شماره ۱) نقل سلیم از رسول خدا صلی الله علیه و آله

سند شماره ۲) نقل سلیم از ابن عباس

سند شماره ۳) شعر حمیری

سند شماره ۴) شعر برقی

سند شماره ۵) نقل عیاشی از صادقین علیهما السلام

سند شماره ۶) شعر مغربی

سند شماره ۷) نقل ابن قولویه از امام صادق علیه السلام

آشنایی با سایر نصوص مندرج در کتاب «الهجوم»

گروه دوم:

برخی نصوص حاکی از یورش با تازیانه

سند شماره ۱) نقل سلیم از امیرالمؤمنین علیه السلام

سند شماره ۲) نقل سلیم از سلمان

سند شماره ۳) نقل حسین بن حمدان از امام صادق علیه السلام

سند شماره ۴) شعر علی بن حماد

سند شماره ۵) شعر عونى

سند شماره ۶) شعر سید مرتضی

سند شماره ۷) تصریح شیخ طوسی

آشنایی با سایر نصوص مندرج در کتاب «الهجوم»

تذکر

گروه سوم:

برخی نصوص حاکی از اصابت درب به حضرت زهرا علیها السلام

سند شماره ۱) گزارش مسعودی

سند شماره ۲) گزارش ابوالقاسم کوفی

سند شماره ۳) نقل شیخ صدوق از رسول خدا صلی الله علیه و آله

سند شماره ۴) نوشتار عبد الجلیل قزوینی

سند شماره ۵) نوشتار شیخ ابوالسعادات

سند شماره ۶) نوشتار عماد الدین قریشی

سند شماره ۷) نوشتار بیاضی

آشنایی با سایر نصوص مندرج در کتاب «الهجوم»

گروه چهارم:

برخی نصوص حاکی از سقط حضرت محسن علیه السلام

سند شماره ۱) شعر مغربی

سند شماره ۲) نقل ابن قولویه از امام صادق علیه السلام

سند شماره ۳) نقل شیخ صدوق از رسول خدا صلی الله علیه و آله

سند شماره ۴) نوشتار شیخ طوسی

سند شماره ۵) صلوات منسوب به طرازی

سند شماره ۶) نوشتار عبد الجلیل قزوینی

سند شماره ۷) تصریح علامه حلّی

آشنایی با سایر نصوص مندرج در کتاب «الهجوم»

گروه پنجم:

برخی نصوص حاکی از لطم خد (سیلی)

سند شماره ۱ و ۲) نقل شیخ صدوق و ابن شهر آشوب از رسول خدا صلی الله علیه و آله

سند شماره ۳ و ۴) نقل فرزند سید بن طاووس و حسن بن سلیمان حلّی از امام هادی علیه السلام

سند شماره ۵) نقل سید هاشم بحرانی از امام صادق علیه السلام

سند شماره ۶) نوشتار شیخ یوسف بحرانی

سند شماره ۷) نوشتار شیخ محمد مهدی حائری مازندرانی از نسخه خطی قرن دهم هجری

گفتار دوم:

بررسیهایی کوتاه و گویا درباره نامه

بررسی یکم) روابط عمر با معاویه

مورد یکم

مورد دوم

مورد سوم

مورد چهارم

مورد پنجم

مورد ششم

بررسی دوم) انگیزه عمر از نگارش نامه به معاویه

بررسی سوم) عمر و افشای اسرار محرمانه حکومتی

بررسی چهارم) عبدالله بن عمر و افشای اسرار پدرش

**پیش گفتار**

در شماره ۲۲۵ از روزنامه جام جم، نوشتاری به قلم «محمد جواد حجتی کرمانی» درج گردید که پرسش زیر، ضمن سایر شبهات

مندرج در آن، بر صفحه کاغذ نقش بسته بود:

«چرا... گفته مداحی را که با استناد به روایت یزید بن معاویه، روضه مجلس گیر (۱) می‌خواند، در نهایت اعتبار می‌دانید؟ و از نشر آن دفاع می‌کنید؟! وی همچنین در شماره ۶۶۸ از روزنامه آفتاب، به تکرار پرسش فوق پرداخته و (خطاب به یکی از نقد کنندگان اندیشه هایش)، چنین نگاشته است: «شما چرا در تمام نوشته‌های مفصل خود به ضعف این سند معتبر اشاره نفرموده اید؟ و این روایت را رد نکرده اید؟! از آن جایی که دیر زمانی از طرح سؤالات فوق از سوی محمد جواد حجتی کرمانی می‌گذرد و هنوز، پاسخ مستقلی به شبهات مذکور، ارائه نشده است؛ این کتاب را به «بررسی و پژوهش» درباره نامه مورد نظر اختصاص می‌دهیم و یادآور می‌شویم:

زیر سؤال بردن صحت روضه خوانی‌های مستند به این نامه، عواقب ناگوار و جبران ناپذیری را در پی دارد؛ چرا که القا کننده این شبهات، سعی دارد تا از طریق ایجاد تردید در ذهن مخاطبان، بخش وسیعی از مصائب حضرت زهرا علیهاالسلام را زیر سؤال برده و همگی آنها را در هاله‌ای از ابهام قرار دهد؛ (۲) چنانچه ابراز کرده است: «همین یک روایت که راوی اصلی آن قاتل امام حسین است نشان می‌دهد که مشهوراتی وجود دارند که اصلی ندارند.» (رب مشهور لا اصل له).! (۳)

### گفتار یکم؛ را از نشر نامه دفاع می‌کنیم؟

#### پاسخها

#### پاسخ یکم:

اهمیت و جایگاه حقوقی «اقرار و اعتراف به ارتکاب جنایت»

اقرار و اعتراف جنایتکار به ارتکاب قتل، ایراد ضرب و جرح و ایجاد رعب و وحشت (محاربه و افساد فی الارض)، یکی از طبیعی ترین، مطمئن ترین و معتبرترین روشهای دستیابی به جزئیات (۴) جنایات هولناک و حوادث دلخراشیست که بر صفحه تاریخ رخ داده‌اند.

اقرار، در اصطلاح حقوق جزا، عبارت است از:

خبر دادن یک فرد به زیان خود - به ارتکاب جنایتی (همانند:

قتل یا ایراد ضرب و جرح)، در ارتباط با فردی دیگر. چنین اعترافی - به ویژه اگر با شواهد و قرائنی حاکی از وقوع جنایت، همراه گردد -، کامل ترین دلیل اثبات جرم محسوب می‌شود؛ به گونه‌ای که برای ثبوت جرم، مطالبه دلایل دیگر، لازم نمی‌باشد. (۵) در «اقرار به ارتکاب جنایت»، توجه به چند نکته ضروری است:

نکته یکم)

از نظر حقوقی، لزومی ندارد که «اقرار کننده» به قصد «اخبار به زیان خویش»، مطلبی را بیان کند تا اعلام او به عنوان «اقرار» پذیرفته گردد.

نکته دوم)

از نظر حقوقی، اقرار کتبی در حکم اقرار شفاهی می‌باشد.

نکته سوم)

از نظر حقوقی، در قتل، جنایات مستوجب قصاص (ضرب و جرح)، محاربه و افساد فی الارض، یک مرتبه اقرار، برای «اثبات وقوع جنایت» کافی است.

## نکته چهارم)

تمامی مطالبی که درباره «اقرار و اعتراف به جنایت» ذکر نمودیم، از بدیهی‌ترین مسائل مطرح شده در فقه جعفری می‌باشد و کتابهای مختلف فقهی و حقوقی نیز به تفصیل درباره آنها سخن گفته‌اند.

## پاسخ دوم:

توجه و اعتماد نگارندگان مصائب اهل بیت علیهم السلام به «اقرار و اعتراف جنایتکاران» اهمیت و جایگاه ویژه اقرار و اعتراف جنایتکاران، به عنوان یک روش علمی در مسیر کشف رخدادهای ناگوار تاریخی، از نگاه تیزبین حدیث نگاران و تاریخ نویسان برجسته شیعه نیز پنهان نمانده‌ست و چنین اعتراف‌هایی - به ویژه در حوزه ظلم و ستم‌هایی که جنایتکاران بر اهل بیت علیهم السلام روا داشته‌اند، مورد توجه ویژه و اعتماد کامل آنان قرار گرفته است. (۶) به همین دلیل، شاهد استناد بزرگان امامیه به این نامه در منابعی می‌باشیم که با هدف ثبت مطاعن خلفا و یا با انگیزه ذکر مصائب حضرت زهرا علیها السلام به رشته تحریر در آمده‌اند. (۷)

## پاسخ سوم:

ثبت نامه در یکی از کهن‌ترین منابع معتبر امامیه از میان منابع متعددی (۸) که در کشف حوادث خونبار سقیفه، به این نامه تاریخی استناد کرده‌اند، کتاب «مثالب النواصب»، تألیف «علّامه ابن شهر آشوب مازندرانی، متوفای ۵۸۸» و پس از آن، کتاب «بحار الأنوار»، تألیف «علّامه محمد باقر مجلسی، متوفای ۱۱۱۱» از اهمیت فوق العاده‌ای برخوردار می‌باشند. (علّامه مجلسی به واسطه اجزاهای (۹) که دریافت نموده‌ست (۱۰)، متن نامه (۱۱) را با ذکر سلسله سند (۱۲)، از کتاب «دلائل الإمامه» منسوب به «محمد بن جریر طبری امامی صغیر، متوفای قبل از نیمه اول قرن ۵» نقل می‌نماید (۱۳) که این منبع در مقایسه با کتاب «مثالب النواصب»، (از قدمت بیشتری برخوردار می‌باشد. ۱۴) کتاب «مثالب النواصب» قدیمیترین منبعیست که متن نامه را به دو سلسله سند متفاوت (۱۵) نقل نموده‌ست و تصویر دو نسخه خطی از آن، در قم، «مرکز إحياء التراث الإسلامي» موجود می‌باشد. (۱۶) نکته حائز اهمیت درباره این منبع اصیل، آن است که مؤلف آن (ابن شهر آشوب مازندرانی) ۱۷ نامه را تقطیع نموده و به مناسبت فصل بندی‌های کتابش، به فرازهایی از نامه اشاره فرموده است. از این رو، شاهد درج بخشی از این نامه، ذیل فصلی با عنوان:

«فَصَلُّ فِي إِحْرَاقِ قُلَانٍ مَنَزَلِ أَهْلِ الْبَيْتِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ»

و درج بخشی دیگر از نامه، ذیل فصلی با عنوان:

«فَصَلُّ فِي بَغْيِ الطَّاعُوتِ»، می‌باشیم.

جالب‌تر آن که مؤلف کتاب، هنگام ثبت فرازهایی از این نامه ذیل عنوان اخیر، عبارتهایی از آن را خلاصه کرده و به جای درج کامل آنها (۱۸)، می‌نویسد:

الْحُطْبَةُ (- سخن او ادامه دارد). با توجه به آنچه ملاحظه گردید، می‌توان حدس زد که در زمان تألیف کتاب «مثالب النواصب»، متن نامه نایاب نبوده و امکان دسترسی به متن کامل نامه، برای علمای شیعه آن روزگار، فراهم بوده است؛ چرا که در غیر این صورت، ابن شهر آشوب نیز همانند علّامه مجلسی، به ثبت متن کامل نامه اقدام می‌فرمود؛ در حالی که - ظاهراً - وی چنین ضرورتی را احساس نکرده است. به عبارت دیگر، در کتاب «مثالب النواصب» به گونه‌ای از متن نامه یاد می‌گردد که گویی مخاطب کتاب (اهل علم)، از مضامین نامه بی‌اطلاع نبوده و از محتوای آن، آگاهی قبلی و یا اجمالی داشته‌اند. در تأیید این دیدگاه، می‌توان به روش

«بیاضی، متوفای ۸۷۷» در کتاب «الصرط المستقیم» اشاره نمود؛ چرا که وی پس از اشاره به دو سلسله سند برای نامه (۱۹)، تنها به ذکر خلاصه‌ای کوتاه از آن اکتفا می‌نماید؛ بدون آن که به ثبت متن کامل نامه دست یازد. (۲۰) لذا، به نظر می‌رسد که: متن نامه در فاصله سالهای بعد از ۸۷۷ هجری قمری، تا زمان حیات علامه مجلسی، در گردباد حوادث حکومت‌های سنی (۲۱) دستخوش نابودی شده و به شدت نایاب گردیده است؛ به گونه‌ای که علامه مجلسی به آن دسترسی نداشته بلافاصله پس از دستیابی به اجازه نقلی از آن، به درج آن در کتاب «بحار الأنوار» اقدام می‌نماید (۲۲). (۲۳)

بازخوانی مصائب حضرت زهرا علیها السلام از متن نامه

مصائب مندرج در نامه، به نقل از کتاب «مثالب النواصب»

و فی وصیة فلانٍ إلی معاویه: قُلْتُ لفاطمة: إِنْ لَمْ یَخْرُجْ حَمَلُ الْحَطَبِ الْجَزْلِ وَأَضْرَمْتُهَا ناراً علی هذا البیتِ وَأَخْرَجْتَ مِنْ فیه أَوْ یُنْقَادَ علی للبیعه وَ قُلْتُ لخالِد:

إِبْعَثْ رِجَالَنَا هؤُلاءِ فی جَمْعِ الْحَطَبِ الْجَزْلِ وَ هاتِ النارَ. فَلَمَّا أتى قُلْتُ: إِنِّي مُضْرِمٌ لَهَا یا فاطمه! فَقَالَتْ: عَلَیْكَ یا عَدُوَّ اللَّهِ وَ عَدُوَّ رَسولِهِ وَ عَدُوَّ أَمیرِ الْمُؤْمِنینَ. فَضَرَبْتُ بِیدِی إلی عَمَدِ الْبَابِ لِأَفْتَحَهُ، أَلَجَّ عَلَیْهِمُ الدَّارَ أَنَا وَ مِنْ مَعِی. فَضَرَبْتُ بِیَدِی إلی الْعَمَدِ لَتَمْنَعَنی مِنْ فَتْحِهِ فَصَعِبَ عَلَیَّ فَضَرَبْتُ كَفَّيْهَا بِالسُّوطِ فَكَرَّكَتُ الْبَابَ وَ قَدْ أُلْصَقَتْ أَحْشَاءُهَا فَسَمِعْنَا وَ قَدْ صَرَخَتْ صَوْخَةً وَ قَالَتْ: یا أَبَتاه! هَكَذَا یَفْعَلُ بِحَبِيبَتِكَ وَ ابْنَتِكَ! آه یا فَضَّةُ! خُذْنِي فَقَدْ قُتِلَ ما فی أَحْشائِي مِنَ الْحَمْلِ. فَسَمِعْنَا تَمَخَّضَ وَ هِيَ مُسْتَنْدَةٌ إلی الْجِدَارِ فَدَفَعَتْ الْبَابَ وَ دَخَلَتْ، فَأَقْبَلَتْ بِوَجْهِ عَشَى بَصْرِي نُورِهِ، فَصَفَّقَتْهَا صَفْقَةً عَلَی خَدَّيْهَا مِنْ ظَاهِرِ الْخَمَارِ فَانْقَطَعَ قُرْطُهَا وَ تَسَابَقَ إلی الْأَرْضِ...

در سفارش [و نامه] فلانی به معاویه آمده‌ست که: پس به فاطمه گفتم:

اگر [علی از خانه] خارج نشود، هیزم زیادی می‌آورم و این خانه را آتش می‌زنم و هر کس را در آن است، بیرون خواهیم آورد؛ مگر این که علی بیعت را بپذیرد و به خالد گفتم:

این افرادمان را بفرست تا هیزم فراوانی جمع کنند و آتش [نیز] بیاور. وقتی [خالد] آمد، گفتم:

ای فاطمه! من، آتش را روشن خواهم کرد. پس [فاطمه] گفت:

[آتش] بر تو باد ای دشمن خدا و دشمن رسولش و دشمن امیرالمؤمنین! پس با دستم به تیرک عمودی درب کوفتم که آن را باز کنم، [تا خود و] همراهانم، وارد خانه شویم. پس او با دستش به درب ضربه زد تا مانع از باز کردن درب شود. پس [باز کردنِ درب] برایم سخت شد و با شلاق به دستش زدم و با پا به درب لگد زدم و این در حالی بود که شکمش را به درب چسبانده بود. [در این موقع] شنیدیم که فریادی عمیق کشید و گفت:

ای پدر جان! با [فرزند] محبوب و دختر تو این چنین می‌کنند. آه، فضه! مرا دریاب که جنینم کشته شد و شنیدیم [و متوجه شدیم] که درد زایمان او را گرفته، در حالی که پشت به دیوار چسبانده بود. پس درب را هل دادم و او با چهره‌ای که نورش چشمم را می‌زد، به سمت من آمد و من، - از روی پارچه و روسری ای که به سر داشت - به صورتش چنان سیلی زدم که در نتیجه، گوشواره‌اش پاره شد و بر زمین افتاد...

مصائب مندرج در نامه، به نقل از کتاب «دلایل الإمامه»

قُلْتُ: إِنْ لَمْ یَخْرُجْ جِئْتُ بِالْحَطَبِ الْجَزْلِ وَأَضْرَمْتُهَا ناراً علی أهلِ هذا البیتِ وَأُحْرِقُ مِنْ فیه أَوْ یُقَادَ علی إلی البیعه وَ ضَرَبْتُ وَ أَخَذْتُ سوطاً قُنْفُذاً وَ قُلْتُ لخالِدِ بْنِ الْوَلید:

أَنْتِ وَ رِجَالُنَا هَلُمُوا فی جَمْعِ الْحَطَبِ. قُلْتُ: إِنِّي مُضْرِمٌ لَهَا. فَقَالَتْ: یا عَدُوَّ اللَّهِ وَ عَدُوَّ رَسولِهِ وَ عَدُوَّ أَمیرِ الْمُؤْمِنینَ. فَضَرَبْتُ فاطمةُ یَدِیها مِنَ الْبَابِ تَمْنَعَنی مِنْ فَتْحِهِ فَرُمْتُه فَتَصَعَّبَ عَلَیَّ فَضَرَبْتُ كَفَّيْهَا بِالسُّوطِ فَالْمَهَا فَسَمِعْتُ لَهَا زَفيراً وَ بَکاءً فَكَدَّتْ أَنْ أَلینَ وَ انْقَلَبَ عَنِ الْبَابِ فَذَكَرَتْ أَحقادَ علی وَ وُلُوعَهُ فی دَماءِ صنادیدِ العَرَبِ وَ کیدِ مُحَمَّدٍ وَ سِحْرَهُ فَكَرَّكَتُ الْبَابَ وَ قَدْ أُلْصَقَتْ أَحْشَاءُهَا بِالْبَابِ تَتْرُسُهُ وَ

سمعتها و قد صرخت صرخةً حسبتها قد جعلت أعلى المدينة أسفلها و قالت: يا أبتاه! يا رسول الله! هكذا كان يفعل بحبيبتك و ابنتك! آه يا فضة! إليك فخذيني فقد والله قتل ما في أحشائي من حمل و سمعتها تمخض و هي مستنده إلى الجدار فدفعت الباب و دخلت، فأقبلت إلى بوجه عشي بصري، فصفت صفةً على خدها من ظاهر الخمار فانقطع قزطها و تئاترت إلى الأرض... پس گفتم:

اگر [علی از خانه] خارج نشود، هیزم زیادی می آورم و این خانه را بر سر اهلش به آتش می کشم و هر کس را که درون آن است، می سوزانم؛ مگر اینکه علی، کشان کشان برای بیعت [کردن] برده شود و [به درب ضربهای] زدم و شلاق قنفذ را گرفتم و به خالد بن ولید گفتم:

تو و افراد مان به دنبال جمع هیزم بروید و گفتم:

من آتش را روشن خواهم کرد. پس [فاطمه] گفت:

ای دشمن خدا و رسولش و ای دشمن امیرالمؤمنین! پس فاطمه دستش را به [پشت] درب کوبید که مانع از باز شدن آن شود؛ پس خواستم آن را باز کنم ولی برایم دشوار شد، لذا دو دستش را با شلاق زدم. شلاق او را به درد آورد؛ پس صدای ناله و گریه او را شنیدم و نزدیک بود که دلم به رحم بیاید و برگردم که کینه‌های علی [که در دل داشتم] و علاقه‌اش به کشتن شجاعان عرب و مکر و جادوی محمد، به یادم آمد؛ پس به درب لگد زدم در حالی که فاطمه درب را همچون سپر خود کرده، پشت درب قرار گرفته، شکمش را به آن چسبانده بود و صدای فریادش را شنیدم؛ فریادی که گمان کردم مدینه را زیر و رو کرد و گفت:

پدر جان! ای رسول خدا! با [فرزند] محبوب و دختر تو این چنین رفتار می‌شود. آه، ای فضا! مرا دریاب که به خدا قسم، جنینم کشته شد و شنیدم [و متوجه شدم] که درد زایمان او را فرا گرفته است، در حالی که پشتش را به دیوار چسبانده بود. پس درب را هل دادم و وارد شدم و او با چهره‌های که [نورش] چشمم را میزد، به سمت من آمد و من، - از روی پارچه و روسری ای که به سر داشت - به صورتش چنان سیلی زدم که در نتیجه، گوشواره‌اش پاره و تکه تکه شد و به زمین ریخت.

### پاسخ چهارم:

انطباق مصائب مندرج در نامه، با گزارش حضرت زهرا علیهاالسلام از ماجرای یورش

(ابی محمد حسن بن محمد) دیلمی (متوفای ۷۷۱) در کتابش با نام «إرشاد القلوب» در ضمن وصیت حضرت زهرا علیهاالسلام، از قول ایشان چنین نقل می‌کند:

فجمعوا الحطب الجزل علی بابنا و أتوا بالنار لیحرقوه و یحرقونا، فوقفت بعضاده الباب و ناشدتهم بالله و بأبی أن یکفوا عنا و یصرونا. فأخذ عمر السوط من ید قنفذ - مولى أبی بکر - فضرب به عضدی، فالتوی السوط علی عضدی حتی صار کالدملج و رکب الباب برجله فزده علی - و أنا حامل - فسقطت لوجهی و النار تسعرو و تسفع وجهی، فضربنی بیده حتی ائتثر قوطی من اذنی و جائنی المخاص؛ فأسقطت محسناً قتیلاً بغير جرم (۲۴). فهذه أمة تُصلی علی؟! و قد تبرأ الله و رسوله منهم و تبرأت منهم. (۲۵)

بر درب [خانه] ما هیزم زیادی جمع کردند و آتش آوردند که آن را و ما را آتش بزنند. من در چارچوب درب ایستاده بودم و آنها را به خدا و پدرم قسم می‌دادم که دست از ما بردارند و ما را یاری کنند. پس عمر، شلاق را از دست قنفذ - غلام ابوبکر - گرفت و با آن به بازویم زد. پس شلاق، دور بازویم پیچید؛ به گونه‌ای که [دور تا دور] بازویم [ورم کرد و] مثل دملج (۲۶) شد؛ و با پایش به درب لگد زد و درب را به روی من، به عقب راند و باز کرد؛ - و من در آن هنگام باردار بودم -، پس به صورت به زمین افتادم، در حالی که آتش شعله ور بود و حرارتش صورتم را می‌سوزاند. پس با دستش مرا کتک زد به طوری که گوشواره‌ام تکه تکه شده، از گوشم جدا شد و درد زایمان به سراغم آمد و محسن را - که بیگناه کشته شد - سقط کردم. پس اینها، مردمی هستند که

[می‌خواهند] بر [جنازه] من نماز بخوانند؟ و حال آن که خدا و رسولش رشته پیوند خود را با آنان گسسته‌اند [و بین آنها و رسولش هیچ رابطه و پیوندی برقرار نیست] و من [نیز] رشته پیوندم را با آنان گسسته‌ام [و بین من و آنها هیچ رابطه و پیوندی نیست]. لازم به ذکر است که عبارات مذکور، در میراث مکتوب سالهای آغازین قرن چهارم هجری، بدین صورت به ثبت رسیده است:

فَجَمَعُوا الْحَطَبَ بِبَابِنَا وَ أَتَوْا بِالنَّارِ لِيَحْرِقُوا الْأَمِيَّةَ، فَأَخَذْتُ بَعْضَادَتِي الْبَابِ وَ قُلْتُ: نَاشِدْتُكُمْ اللَّهُ وَ بِأَيِّ رَسُولِ اللَّهِ أَنْ تَكْفُوا عَنَّا وَ تَنْصَرِفُوا. فَأَخَذَ عَمْرُ السَّوْطَ مِنْ قُنْفُذٍ - مَوْلَى أَبِي بَكْرٍ - فَضَرَبَ - بِهِ عَضُدِي، فَالْتَوَى السَّوْطُ عَلَيَّ يَدِي حَتَّى صَارَ كَالدَّمْلَجِ وَ رَكَلَ الْبَابَ بِرِجْلِهِ فَزَدَهُ عَلَيَّ - وَ أَنَا حَامِلٌ - فَسَقَطَتْ لَوْجَهِي وَ النَّارُ تَسَعُرُ (۲۷) وَ صَفَّقَ وَجْهِي بِيَدِهِ حَتَّى انْتَثَرَ قُرْطِي مِنْ أُذُنِي وَ جَائِنِي الْمَخَاضِ؛ فَاسْقَطْتُ مُحَسِّنًا قَتِيلًا بِغَيْرِ جَزْمٍ. فَهَذِهِ أُمَّةٌ تُصَلِّي عَلَيَّ؟! وَ قَدْ تَبَرَّأَ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ مِنْهَا وَ تَبَرَّاتُ مِنْهَا. (۲۸)

پس بر درب [خانه] ما هیزم جمع کردند و آتش آوردند که خانه را آتش بزنند؛ پس من چارچوب درب را گرفتم و گفتم: شما را به خدا و به پدرم رسول خدا قسم می‌دهم که دست از ما بردارید و برگردید و بروید. پس عمر، شلاق را از قنفذ - غلام ابوبکر - گرفت و با آن به بازویم زد، در نتیجه شلاق دور دستم پیچید به گونه‌ای که [دور تا دور] دستم [ورم کرد و] مثل دملج شد و با پایش به درب لگد زد و درب را به روی من، به عقب راند و باز کرد؛ - و من در آن هنگام باردار بودم -، پس به صورت به زمین افتادم در حالی که آتش شعله ور بود و سیلی به صورتم زد به طوری که گوشواره‌ام تکه تکه شده و از گوشم جدا شد و درد زایمان به سراغم آمد و محسن - را که بی‌گناه کشته شد - سقط کردم. پس اینها، مردمی هستند که [می‌خواهند] بر [جنازه] من نماز بخوانند؟ و حال آن که خدا و رسولش پیوند خود را با آنان گسسته‌اند [و بین آنها و خدا و رسولش هیچ رابطه و پیوندی نیست] و من [نیز] رشته پیوندم را با آنان گسسته‌ام [و بین من و آنها هیچ رابطه و پیوندی برقرار نیست]. خاطر نشان می‌گردد که باورهای قطعی و فراگیر شیعیان در زمینه مصائب حضرت زهرا علیهاالسلام، قبل و بعد از ثبت نامه در کتاب «دلائل الإمامه» (قرن ۵)، به مراتب افزونتر از مطالب مندرج در نامه می‌باشد و مصائب مندرج در نامه، نه تنها مطلب جدیدی به دانسته‌ها و باورهای تاریخی شیعیان نیفزوده است؛ بلکه در بیان مصائب، از نقصان‌هایی نیز برخوردار می‌باشد. به عبارت دیگر، منابع معتبر امامیه در طی قرون متمادی (از قرن ۲ تا قرن ۱۰ هجری)، از مصائب تردید ناپذیری یاد کرده‌اند که در این نامه، هیچ اشاره‌ای به آنها نشده است. برخی از این مصائب جانسوز عبارت‌اند از:

الف) شکستن پهلو. (۲۹)

ب) ضربه و لگد زدن به شکم. (۳۰)

ج) اصابت غلاف شمشیر. (۳۱)

### پاسخ پنجم:

انطباق مصائب مندرج در نامه، با نقلهای متواتر در منابع امامیه

## برخی نصوص مندرج در منابع امامیه که بر صحت مصائب مندرج در نامه دلالت دارند

### اشاره

منابع اصیل امامیه، در طی قرون متمادی و یکی پس از دیگری، با الفاظ گوناگون، به ثبت و درج نقلهای متعددی پرداخته‌اند که مفاد هر یک از این خبرها، خود به تنهایی، قرینه معتبر است که به درستی و صدق (اعتبار) مصائبی که در نامه از آنها یاد شده است، دلالت دارند. همچنین، بر اساس گزارشهای اهل سنت، مصائب مندرج در این نامه، یکی از باورهای قطعی شیعیان در قرون نخستین



بوده است. بدیهیست که اگر این مصائب نزد شیعیان، از پشتوانه‌هایی مشتمل بر اخبار متواتر برخوردار نبود، هرگز در میان آنان به چنین بروز و ظهور فراگیری دست نمی‌یافت؛ - آن هم به گونه‌ای که مورد توجه سنّیان قرار گیرد -.

برخی گزارش‌های اهل سنّت از باورهای شیعیان در زمینه مصائب حضرت زهرا علیهاالسلام قاضی عبد الجبار (متوفای ۴۱۵) می‌نویسد:

و ادعوا بِرِوایِهِ رُوها عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ وَ غَيْرِهِ: أَنَّ عَمَرَ ضَرَبَ فَاطِمَةَ بِسُوطٍ (... ۳۲)

[شیعیان] بر اساس روایتی که از جعفر بن محمد و دیگران روایت کرده‌اند، مدعی شده‌اند که عمر، فاطمه را با شلاق زده‌ست... وی در جای دیگری می‌نویسد:

و لَكُنْ دَعَاوِي الرَّافِضَةِ عَلَيَّ ضَرْبِ فَاطِمَةَ ... وَ كُلُّ مَنْ تَأَمَّلَ أَمْرَهُمْ تَبَيَّنَ لَهُ بَطْلَانُ ذَلِكَ (... ۳۳)

اما ادعاهای رافضیها (شیعیان) در مورد مضروب شدن فاطمه و ... و هر کس در کار آنها تأمل و اندیشه کند، بطلان آن برایش روشن می‌شود... (!!)

مقدسی (متوفای ۳۵۵) می‌نویسد:

... وَ وُلِدَتْ مُحَسِّنًا وَ هُوَ الَّذِي تَزْعَمُ الشَّيْعَةُ أَنَّهَا أَسْقَطَتْهُ مِنْ ضَرْبِهِ عَمَرَ. (۳۴)

و محسن را به دنیا آورد و او همان [طفلی] است که شیعه می‌پندارد:

[فاطمه] او را در اثر ضربه عمر سقط کرد.

ابوبکر باقلانی (متوفای ۴۰۳) می‌نویسد:

وَ أَمَّا طَعْنُ الرَّافِضَةِ عَلَى الصَّحَابَةِ فَلَا يَلْتَفِتُ إِلَيْهِ ... وَ قَوْلُهُمْ ... إِنَّ عَمَرَ رَفَسَ فَاطِمَةَ حَتَّى أَسْقَطَتْ بِمُحَسِّنٍ. (۳۵)

و اما ایراد رافضیها (شیعیان) بر صحابه، قابل اعتنا نیست... (!! ) و نیز گفته آنها: ... که همانا عمر، به فاطمه لگد زد، به طوری که محسن را سقط کرد.

ابن ابی الحدید معتزلی (متوفای ۶۵۶) می‌نویسد:

فَأَمَّا الْأُمُورَ الشَّيْعِيَّةَ الْمُسْتَهْجَنَةَ الَّتِي تَذَكُرُهَا الشَّيْعَةُ ... أَنَّ عَمَرَ أَضْغَطَهَا بَيْنَ الْبَابِ وَالْجِدَارِ، فَصَاحَتْ يَا أَبَتَاهُ! يَا رَسُولَ اللَّهِ! وَ أَلْقَتْ جَنِينَهَا مَيْتًا ... ۳۶

و اما کارهای زشت و قبیحی که شیعه آن را ذکر می‌کند ... که عمر او را بین درب و دیوار فشار داد، در نتیجه فریاد زد:

پدرجان! ای رسول خدا! و جنینش را سقط کرد...

ابن حجر هیثمی (متوفای ۹۷۴) می‌نویسد:

... أَلَا تَرَى إِلَى قَوْلِهِمْ:

إِنَّ عَمَرَ ... حَصَرَ فَاطِمَةَ فَهَابَتْ فَاسْقَطَتْ وَلَدًا اسْمُهُ: الْمُحَسِّنُ. (۳۷)

آیا گفته آنها (شیعیان) را نمی‌بینی که: عمر ... فاطمه را در تنگی و فشار قرار داد و او ترسید؛ پس فرزندی را که نامش محسن بود،

سقط کرد. برخی نصوص مندرج در منابع امامیه که بر صحت مصائب مندرج در نامه دلالت دارند (۳۸)

## گروه یکم؛ برخی نصوص حاکی از ایراد ضرب و جرح

### سند شماره ۱

سلیم بن قیس (متوفای ۷۶ یا ۹۰) نقل می‌کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله در ضمن حدیث شریفی خطاب به حضرت زهرا

علیها السلام فرمودند:

و سَتَرِينَ بَعْدِي ظُلْمًا وَ غَيْظًا حَتَّى تُضْرِبَنِي ... لَعْنُ اللَّهِ قَاتِلَكَ وَ لَعْنُ اللَّهِ الْأَمْرَ وَ الرَّاضِيَ وَ الْمُعِينَ وَ الْمَظَاهِرَ عَلَيْكَ ( ... ۳۹)  
و بعد از من، ظلم و خشمی پنهان شده را خواهی دید؛ تا آنجا که تو را می‌زنند ... خدا لعنت کند قاتل تو را و خدا لعنت کند  
دستور دهنده را و آن کس را که به این کار راضی باشد و آن کس را که [او را] بر ضد تو، یاری و کمک دهد...

## سند شماره ۲

سلیم بن قیس (متوفای ۷۶ یا ۹۰) از عبدالله بن عباس نقل می‌کند که در ماجرای هجوم به بیت فاطمه علیها السلام، بریده اسلمی  
خطاب به عمر چنین گفت:

يا عمراً! أتيت علي أختي رسول الله و وصيه و علي ابنته فتضربها ( ... ۴۰)  
ای عمر! به سراغ برادر رسول خدا و وصی او و دخترش رفتی و او را می‌زنی ...

## سند شماره ۳

ابو هاشم اسماعیل بن محمد حمیری (متوفای ۱۷۳) در ضمن شعری چنین می‌سراید:

ضربت و اهتضمت من حَقِّهَا

و أذيقته بعده طعم السِّلَعِ

قَطَعَ اللَّهُ يَدِي ضَارِبِهَا

و يد الراضی بِذَاكَ الْمَتَّبِعِ (۴۱)

او را زدند و حَقِّش را به زور گرفتند و بعد از او، طعم سوزان آتش را به او چشانند. خدا قطع کند دستهای کسی را که او را کتک  
زد و [نیز] دست آنکس را که به این کار راضی بود [و] پیروی کرد.

## سند شماره ۴

(علی بن محمد بن عمار (۴۲) ) برقی (متوفای ۲۴۵) در ضمن شعری، چنین می‌سراید:

لأنَّه ضارب الزَّهراءِ فاطمةَ

و كاسرُ بابِها ظُلماً و عدواناً (۴۳)

زیرا او کسیست که فاطمه زهرا را کتک زد و درب [خانه] او را به ظلم و دشمنی شکست.

## سند شماره ۵

عیاشی (متوفای ۳۲۰) از امام باقر یا امام صادق علیهما السلام روایتی نقل می‌کند که در فرازی از آن، چنین آمده است:

فَقَامَتِ فَاطِمَةُ بِنْتُ رَسُولِ اللَّهِ - صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهَا - تَحُولُ بَيْنَهُ وَ بَيْنَ عَلِيٍّ فَضْرِبَهَا ( ... ۴۴)

پس فاطمه دختر رسول خدا - که درود خدا بر او باد - برخاست که بین او و علی حائل شود [و مانع دست یافتن او به حضرت علی  
علیه السلام شود]؛ پس او را زد ...

**سند شماره ۶**

قاضی نعمان مغربی (متوفای ۳۶۳) در ضمن شعری، چنین می‌سراید:

فَأْتَحْمُوا حِجَابَهَا فَعَوْلَتْ

فَضْرَبُوهَا بَيْنَهُمْ فَأَسْقَطَتْ (۴۵)

پس به زور وارد سراپرده (حجره شخصی) او شدند و او صدایش را به گریه و ناله بلند کرد. پس او را در بین خود زدند و در نتیجه، سقط [جنین] کرد.

**سند شماره ۷ (۴۶)**

ابن قولویه قمی (متوفای ۳۶۷) از امام صادق علیه السلام روایتی را نقل می‌نماید که در فرازی از آن چنین آمده است:  
 قَالَ جَبْرِئِيلُ خُطَابًا لِلنَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ... : و أما ابنتك فتظلم و تحرم و يؤخذ حقتها غصبا الذي تجعله لها و تضرب و هي حامل  
 (۴۷...)

جبرئیل خطاب به پیامبر صلی الله علیه و آله گفت:  
 و اما دختری، به او ظلم خواهد شد و حقش را که برای او قرار می‌دهی از او غصب کرده، او را از آن محروم می‌کنند؛ و در حالی که باردار است، او را می‌زنند...

**گروه دوم؛ برخی نصوص حاکی از یورش با تازیانه****سند شماره ۱**

سلیم بن قیس (متوفای ۷۶ یا ۹۰) نقل می‌کند که امیرمؤمنان علی علیه السلام در ضمن یادآوری حوادث هجوم به بیت فاطمه علیها السلام فرمودند:

فَمَاتَتْ - صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهَا - وَ إِنَّ أَثَرَ السُّوْطِ لَفِي عَضْدِهَا مِثْلُ الدَّمْلِجِ. (۴۸)

پس او که درود خدا بر او باد وفات کرد در حالی که اثر شلاق همانند دملج در بازویش باقی مانده بود.

**سند شماره ۲**

سلیم بن قیس (متوفای ۷۶ یا ۹۰) نقل می‌کند که سلمان در ضمن بازگویی تفصیلی حوادث هجوم به بیت فاطمه علیها السلام، چنین گفت:

فَرَفَعَ السُّوْطَ فَضْرَبَ بِهٖ ذِرَاعَهَا (۴۹ ...)

پس شلاق را بلند کرد و با آن به ساعد او زد...

**سند شماره ۳**

حسین بن حمدان (متوفای ۳۳۴) در ضمن روایتی، از امام صادق علیه السلام چنین نقل می‌کند:

و ضَرْبِ يَدِ الصَّدِيقَةِ الْكَبِيرِ فَاطِمَةَ بِالسُّوْطِ ...  
و شَلَّاقِ زَدْنِ بِيْهِ دَسْتِ صَدِيقِهِ كَبِيرِ فَاطِمَةَ ...  
و ضَرْبِ عَمْرِ لَهَا بِالسُّوْطِ عَلٰى عَضْدِهَا حَتَّى صَارَ كَالدَّمْلُجِ الْأَسْوَدِ (۵۰ ...)  
و شَلَّاقِ زَدْنِ عَمْرِ بِيْهِ، بَرِ رُوِيْ بَارُوِيْشِ، بِه طُوْرِيْ كِه [جای شَلَّاقِ] مِثْلِ دَمْلُجِ سِيَاهِ، [مَتُوْرَم] شَد ...

#### سند شماره ۴

علی بن حماد (متوفای قرن ۴) در ضمن شعری، چنین می‌سراید:  
و فِیْ يَدِهَا لِأَثْرِ السُّوْطِ كَلِمٌ (۵۱ ...)  
در دستش، جراحیتست که اثر و جای شَلَّاقِ است ...

#### سند شماره ۵

عونى (متوفای قرن ۴) در ضمن شعری، چنین می‌سراید:  
ضَرْبَاها فَأَثْرُ السُّوْطِ مِنْهَا  
أَثْرًا بَيْنًا مَكَانَ السُّوَارِ (۵۲)  
پس آن دو، او را زدند؛ در نتیجه: شَلَّاقِ، اثر و علامت واضحی در محلّ دستبند، در [بازوی] او به جای گذاشت.

#### سند شماره ۶

سید مرتضی (متوفای ۴۳۶) در ضمن شعری، چنین می‌سراید:  
فَمَاتَتْ وَ آثَارُ السُّيَاطِ بِجَنْبِهَا (۵۳ ...)  
پس وفات کرد در حالی که آثار شَلَّاقِها در پهلویش باقی بود ...

#### سند شماره ۷ (۵۴)

شیخ طوسی (متوفای ۴۶۰) می‌نویسد:  
وَ قَدْ رُوِيَ أَنَّهُمْ ضَرْبُوهَا بِالسُّيَاطِ (۵۵ ...)  
و روایت شده‌ست که آنها، او را با شَلَّاقِها زدند ...  
تذکر

در منابع اهل سنت، وصیتی از حضرت زهرا علیهاالسلام به ثبت رسیده‌ست که معنا و مفهوم آن، جز از طریق تعمق در نصوص فوق، امکانپذیر نمی‌باشد.

و فِیْ بَعْضِ الرِّوَايَاتِ أَنَّهَا قَالَتْ:

لَا يَكْشِفَنَّ أَحَدٌ لِي كَتْفًا. (۵۶)

و در بعضی از روایات آمده‌ست که او گفت:

مبادا کسی [پس از مرگم]، پوشش روی کتف مرا کنار بزند.

## گروه سوم؛ برخی نصوص حاکی از اصابت درب به حضرت زهرا علیهاالسلام

## سند شماره ۱

مسعودی (متوفای ۳۴۶) می‌نویسد:  
و ضَعَطُوا سَيِّدَةَ النِّسَاءِ بِالْبَابِ (۵۷ ...)  
و سرور زنان را با درب مورد فشار قرار دادند...

## سند شماره ۲

ابوالقاسم کوفی (متوفای ۳۵۲) می‌گوید:  
...و ضَعَطَ عَمْرَ لَهَا بَيْنَ الْبَابِ وَالْحَائِطِ (۵۸ ...)  
و فشار آوردن عمر به او، بین درب و دیوار...

## سند شماره ۳

شیخ صدوق (متوفای ۳۸۱) ذیل روایتی از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ چنین می‌نگارد:  
...المحسَنُ؛ وَهُوَ السَّقْطُ الَّذِي أَلْقَتْهُ فَاطِمَةُ عَلَيْهَا السَّلَامُ لَمَّا ضَعَطَتْ بَيْنَ الْبَابِ (۵۹) (۶۰)  
...محسن، که او همان جنین سقط شده‌ایست که فاطمه علیهاالسلام، - آن زمان که بین درب و دیوار مورد فشار قرار گرفت، - او را سقط کرد.

## سند شماره ۴

عبد الجلیل قزوینی (متوفای ۵۶۰) می‌نویسد:  
آنکه گفته است: «و گویند که: عمر درب بر شکم فاطمه زد و کودکی را در شکم او کشت که رسول او را محسن نام نهاده بود»  
اما جواب آن است که این خبریست درست؛ و برین وجه نقل کرده‌اند و در کتب شیعی و سنی مذکور و مسطور است. (۶۱)

## سند شماره ۵

شیخ ابوالسعادات اصفهانی (متوفای ۶۴۰) می‌نویسد:  
و ضَعَطَا فَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامُ فِي بَابِهَا (۶۲ ...)  
و فاطمه را در محلّ ورودی [خانه] اش (پشت درب)، به شدت مورد فشار قرار دادند...

## سند شماره ۶

عماد الدین قریشی (متوفای ۸۷۲) می‌نویسد:

... و أَنَّهَا أَسْقَطَتْهُ حِينَ رَاعِهَا عَمْرُ بْنُ الْخَطَّابِ وَ دَفَعَ عَلِيٌّ بَطْنَهَا الْبَابَ (۶۳).

... و این که فاطمه - آن زمان که عمر بن خطاب وی را ترساند و درب را به روی شکمش هل داد - ، او را سقط کرد.

### سند شماره ۷ (۶۴)

بیاضی (متوفای ۸۷۷) می نویسد:

وَ اشْتَهَرَ فِي الشَّيْعَةِ أَنَّهُ حَصَرَ فَاطِمَةَ فِي الْبَابِ (... ۶۵)

و بین شیعه [این خبر] مشهور (۶۶) است که او فاطمه را در محل ورودی [خانه] (پشت درب)، در تنگی و فشار قرار داد...

### گروه چهارم؛ برخی نصوص حاکی از سقط حضرت محسن علیه السلام

#### سند شماره ۱

قاضی نعمان مغربی (متوفای ۳۶۳) در ضمن شعری، چنین می‌سراید:

فَأَقْتَحَمُوا حِجَابَهَا فَعَوَلَتْ

فَضْرَبُوهَا بَيْنَهُمْ فَأَسْقَطَتْ (۶۷)

پس به زور به سراپرده (حجره شخصی) او وارد شدند و او صدایش را به گریه و ناله بلند کرد؛ پس او را در بین خود زدند و در نتیجه، سقط [جنین] کرد.

#### سند شماره ۲

ابن قولویه قمی (متوفای ۳۶۷) از امام صادق علیه السلام روایتی را نقل می‌نماید که در فرازی از آن چنین آمده است:

قَالَ جَبْرِئِيلُ خَطَابًا لِلنَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ :

... و أما ابنتك ... و تَطْرَحُ مَا فِي بَطْنِهَا مِنَ الضَّرْبِ وَ تَمُوتُ مِنْ ذَلِكَ الضَّرْبِ (... ۶۸)

جبرئیل خطاب به پیامبر صلی الله علیه و آله گفت:

... و اما دخترت، ... در اثر ضربه، آنچه را در شکم دارد، سقط می‌کند و می‌اندازد و در نتیجه آن ضربه، می‌میرد...

#### سند شماره ۳

شیخ صدوق (متوفای ۳۸۱) روایت مفصلی را از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل می‌نماید که در فرازی از آن چنین آمده است:

وَ إِنِّي لَمَّا رَأَيْتُهَا ذَكَرْتُ مَا يَصْنَعُ بَعْدِي ... وَ أَسْقَطَتْ جَنِينَهَا (... ۶۹)

و من وقتی او را دیدم، به یاد آنچه بعد از من انجام می‌شود، افتادم ... و جنینش را سقط کرد...

#### سند شماره ۴

شیخ طوسی (متوفای ۴۶۰) می‌نویسد:

وَ الْمَشْهُورُ الَّذِي لَا خِلَافَ فِيهِ بَيْنَ الشَّيْعَةِ أَنَّ عَمْرَ ضَرَبَ عَلِيًّا بَطْنَهَا حَتَّى أَسْقَطَتْ (... ۷۰)

و [خبر] (-) پرآوازه و فراگیر) مشهور بین شیعه که خلافتی در آن نیست (۷۱) این است که: عمر به شکم او زد، به گونه‌ای که او سقط [جنین] کرد...

### سند شماره ۵

محمد بن علی طرازی (متوفای ۴۵۰) - در ضمن ذکر صلواتی بر حضرت زهرا علیهاالسلام، ایشان را چنین وصف می‌نماید:  
...الْمُقْتُولِ وَلَدَهَا فَاطِمَةُ بِنْتُ رَسُولِ اللَّهِ (۷۲ ...)  
و آن که فرزندش کشته شده، [یعنی] فاطمه دختر رسول خدا...

### سند شماره ۶

عبد الجلیل قزوینی (متوفای ۵۶۰) می‌نویسد:  
آنگه گفته است: «و گویند که: عمر درب بر شکم فاطمه زد و کودکی را در شکم او کشت که رسول او را محسن نام نهاده بود»  
اما جواب آن است که این خبریست درست؛ و برین وجه نقل کرده‌اند و در کتب شیعی و سنی مذکور و مسطور است. (۷۳)

### سند شماره ۷ (۷۴)

علامه حلی (متوفای ۷۲۶) می‌نویسد:  
و ضُرِبَتْ فَاطِمَةُ عَلَيْهَا السَّلَامُ فَأَلْقَتْ جَنِينًا اسْمُهُ مُحَسِّنٌ (۷۵ ...)  
و فاطمه علیهاالسلام را زدند، پس جنینی را که اسمش محسن بود، سقط کرد...

### گروه پنجم؛ برخی نصوص حاکی از لطم خد (سیلی)

### سند شماره ۱ و ۲

شیخ صدوق (متوفای ۳۸۱) و ابن شهر آشوب (متوفای ۵۸۸) روایت مفصلی را از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل می‌نمایند که ایشان در ضمن آن خطاب به حضرت علی علیه السلام می‌فرمایند:  
أَبُكِي مِنْ ضَرْبَتِكَ عَلَى الْقُرُونِ وَ لَطْمِ فَاطِمَةَ خَدَّهَا (۷۶ ...)  
از ضربه بر فرق سر تو و سیلی بر گونه فاطمه، می‌گیرم...

### سند شماره ۳ و ۴

سید رضی الدین علی، فرزند سید بن طاووس (متوفای قرن ۷) و حسن بن سلیمان حلی (متوفای قرن ۸)، روایت مفصلی را از امام هادی علیه السلام نقل می‌نمایند که در ضمن آن، از قول «حدیفه» و در شرح حوادث پس از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله، چنین آمده است:  
و لَطْمِ وَجْهِ الزَّكِيَّةِ (۷۷ ...)  
و به صورت آن بانوی پاک، سیلی زد...

**سند شماره ۵**

علامه سید هاشم بحرانی (متوفای ۱۱۰۷) در ضمن روایت مفصلی، از امام صادق علیه السلام چنین نقل می‌نماید:  
و صَفَقَةً خَدَّهَا حَتَّىٰ بَدَأَ قُرْطُهَا تَحْتَ خَمَارِهَا (۷۸ ...)  
و سیلی زدن به صورت او، به گونه‌ای که گوشواره‌اش - که زیر خمارش (۷۹) نهان بود - [بر زمین افتاد و] نمایان شد...

**سند شماره ۶**

شیخ یوسف بحرانی (متوفای ۱۱۸۶) می‌نویسد:  
...و لَطَمَهَا حَتَّىٰ خَرَّتْ لَوْجِهَا وَ جَبِينِهَا (۸۰ ...)  
به او سیلی زد، به طوری که با صورت و پیشانی اش به زمین خورد...

**سند شماره ۷**

شیخ محمد مهدی حائری مازندرانی (متوفای ۱۳۸۴) نقل می‌کند:  
و روى عَنْ بَعْضِ كُتُبِ التَّوَارِيخِ (۸۱) :  
...ثُمَّ لَطَمَهَا الثَّانِي عَلَىٰ خَدَّهَا لَطْمَةً حَتَّىٰ أَثَرَتْ فِي خَدَّهَا مِنْ وَّرَاءِ الْخَمَارِ وَ سَقَطَ الْقُرْطُ مِنْ أُذُنِهَا (۸۲ ...)  
و از بعضی کتب تاریخ روایت شده که ...: سپس دومی، به صورت او سیلی زد، به طوری که - [حتی] از پشت خمار - جای آن در صورتش باقی ماند و گوشواره از گوشش افتاد...

**گفتار دوم؛ بررسی‌هایی کوتاه و گویا درباره نامه****بررسی یکم) روابط عمر با معاویه**

از سوی عمر، تأکیدهای خاصی درباره معاویه صورت می‌گرفت و علیرغم این که او از «طلقا» بود، عمر همت گماشت تا او را برای تصاحب خلافت آماده سازد و مقدمات روی کار آمدنش را فراهم آورد. جهت آگاهی از عمق این روابط، کافیت موارد زیر را متذکر شویم:

مورد یکم) عمر، معاویه را سالیان درازی در پست و منصب امارت شام باقی نگه داشت، بدون این که حسابرسی‌هایی را که نسبت به سایر کارگزارانش اعمال می‌کرد، درباره معاویه اعمال نماید. (۸۳)  
مورد دوم) عمر، سایر کارگزاران خود را بیش از دو سال در منصب امارت، باقی نمی‌گذاشت؛ (۸۴) در حالی که معاویه را تا پایان حیات خود، در منصبش باقی نهاد.

مورد سوم) آن گاه که معاویه از عمر خواست که اوامری صادر کن تا بر اساس آن عمل کنم؛ عمر گفت:

نه تو را به انجام کاری فرمان می‌دهم و نه از چیزی باز می‌دارم. (۸۵)

مورد چهارم) عمر، به اعمال خلاف شرع معاویه، با دیده اغماض می‌نگریست. (۸۶)



مورد پنجم) روزی معاویه نزد عمر مورد مذمت و سرزنش قرار گرفت؛ عمر گفت: جوانمرد قریش را نزد ما ملامت مکنید! جوانمردی که در حال خشم، خندان است. (۸۷) مورد ششم) عمر، هر گاه وارد شام می‌شد یا به معاویه می‌نگریست، خطاب به او می‌گفت: این، کسرای عرب است. (۸۸)

### بررسی دوم) انگیزه عمر از نگارش نامه به معاویه

یکی از مهمترین انگیزه‌های عمر از نگارش این نامه را - به راحتی - می‌توان از متن آن، استخراج نمود. عمر در این نامه سیاستمداران، با جسارت از خلیفه بودنش دفاع می‌کند (!) و خود را مستحق در اختیار داشتن این منصب جلوه می‌دهد و سعی دارد تا به انحاء گوناگون، حمایت معاویه را به سوی خود جلب کرده و حکومتش را از گزند توطئه‌های معاویه حفظ نماید. (۸۹) او در فرازی از نامه‌اش خطاب به معاویه می‌نویسد:

امر و نهی من را بپذیر و به اطاعت از من قیام کن و از مخالفت با من بپرهیز!

### بررسی سوم) عمر و افشای اسرار محرمانه حکومتی

عمر در این نامه، اسراری را فاش می‌سازد که هر خواننده‌ای را به شگفتی وا می‌دارد؛ ولی باید توجه داشت که تاریخ، موارد متعددی از افشاگری‌های عمر را به یاد دارد که به یکی از آنها اشاره مینماییم:

«شریک بن عبدالله نخعی از ابو موسی اشعری نقل می‌کند که با عمر به حج رفتیم. وقتی به مکه رسیدیم، قصد داشتم به دیدار عمر بروم؛ در راه مغیره بن شعبه را دیدم که او نیز قصد دیدار عمر را داشت. به راه افتادیم. در راه از نشستن عمر بر مسند خلافت و... صحبت می‌نمودیم. بعد سخن از ابوبکر به میان آمد. به مغیره گفتم:

شک نیست که ابوبکر بر خلافت عمر تأکید داشت... مغیره گفت:

همین طور است، هر چند قومی کراهت داشتند که عمر خلافت را به دست بگیرد، زیرا از عمر تنفر داشتند و برای آنها از این خلافت، بهره‌ای نبود.

گفتم:

چه کسانی از رسیدن عمر به خلافت کراهت داشتند؟ مغیره گفت:

...ای ابو موسی، مثل این که تو طایفه قریش را نمی‌شناسی که چقدر حسود هستند. (منظورش طایفه بنی تیم است که ابوبکر، عایشه و طلحه از آنهایند.) به خدا قسم، اگر حسد را شماره کنند، برای قریش نه دهم است و برای بقیه مردم، یک دهم باقی می‌ماند.

گفتم:

ساکت شو ای مغیره، به درستی که فضل قریش بر مردم روشن است. ما همچنان سخن می‌گفتیم تا به محل سکونت عمر رسیدیم. او را در آنجا نیافتیم. کسی گفت:

الآن رفت. به سوی مسجد الحرام رفتیم و دیدیم مشغول طواف است. ما هم طواف کردیم. وقتی که فارغ شد، بین ما ایستاد و تکیه بر مغیره نمود و گفت:

از کجا می‌آیید؟

گفتم:

قصه دیدار تو را داشتیم، ولی چون تو را در جایگاهت نیافتیم، به اینجا آمدیم. بعد مغیره نگاهی به من کرد و خندید. عمر از این خنده خودش نیامد و گفت:

چرا می‌خندید؟ مغیره گفت:

بین من و ابو موسی در راه گفتگویی بود که بر آن می‌خندیم. عمر گفت:

موضوع چیست؟ ما ماجرا را گفتیم تا به حسد قریش رسیدیم و از داستان کسی که می‌خواست ابوبکر را از جانشین نمودن عمر منصرف نماید، سخن گفتیم. عمر آهی کشید و گفت:

ای مغیره! چیست نه دهم، بگو نود و نه درصد به این طایفه و به باقی مردم، یک صدم حسد می‌رسد که در آن یک صدم نیز این طایفه قریش با مردم شریک است. با گفتن این جمله، عمر مقداری آرام شد؛ در حالی که همچنان به ما تکیه داده بود. گفت:

آیا شما را با خبر نکنم از حسودترین قریش؟

گفتیم:

آری.

گفت:

در همین حال که جامه بر تن دارید؟

گفتیم:

آری.

گفت:

چگونه ممکن است و حال آنکه شما جامه خود را بر تن دارید! گفتیم:

ای امیر! این چه ربطی به جامه دارد؟

گفت:

بیم دارم که این راز از آن جامه فاش شود.

گفتیم:

آیا تو از این بیم داری که جامه سخن را فاش سازد و حال آنکه از پوشنده جامه، بیشتر بیم داری و مقصودت جامه نیست؛ خود ما را منظور می‌داری.

گفت:

آری، همین گونه است. پس به راه افتادیم و به اقامتگاه او رسیدیم. دستش را از بین دستهای ما بیرون آورد و گفت:

از اینجا نروید و خود داخل شد. به مغیره گفتم:

سخن ما و گزارش گفتگوی مان در او اثر کرد و گمان می‌کنم او ما را در اینجا نگه داشته‌ست تا دنباله سخن خود را بگوید.

گفت:

ما هم خواهان همانیم. در همین حال به ما اجازه ورود داد. ما هم داخل شدیم. دیدیم بر پشت دراز کشیده‌ست و با بیان شعری از ما می‌خواهد که راز نگهدار باشیم.

گفتیم ما همچنان هستیم که تو می‌خواهی. بعد برخاست تا در را ببندد. دید نگهبانی که به ما اجازه ورود داده، آنجا است.

گفت:

ما را تنها بگذار و چون نگهبان رفت، در را از پشت بست و پیش ما نشست و رو به ما کرد و گفت:  
پرسید تا پاسخ دهم.

گفتیم:

قرار بود امیر به ما خبر دهد از حسودترین قریش، کسی که لباس ما نیز امین نیست از شنیدن آن حرف.  
گفت:

شما از مشکل بزرگی سؤال نمودید. الآن شما را مطلع می‌کنم، به شرط این که تا من زنده‌ام آن را فاش نسازید و وقتی مردم خود  
دانید که اظهار کنید یا کتمان.

گفتیم:

همان طور خواهد بود که شما می‌خواهید. ابوموسی می‌گوید:  
به وی گفتم:

من پیش خود فکر می‌کردم طلحه و زبیر و همفکران او بودند که کراهت داشتند که ابوبکر، عمر را خلیفه قرار بدهد. آنها به ابوبکر  
گفتند:

آیا کسی را بر ما جانشین قرار می‌دهی که بد اخلاق و خشن است! بعد از صحبت من، عمر چیزی گفت که فهمیدم او کسی غیر از  
این را اراده کرده است. او دوباره آهی کشید و گفت:

دیگر چه می‌اندیشید؟

گفتیم:

ما هر چه میدانیم گمان است.

گفت:

به چه کسی گمان بد دارید؟

گفتیم:

به آن کسانی که به ابوبکر گفتند:

عمر را جانشین قرار نده.

گفت:

به خدا قسم که اینگونه نیست، بلکه خود ابوبکر [ناخوش دارنده تر و] حسودترین قریش بود! بعد مدت طولانی سرش را پایین  
انداخت. مغیره به من و من به او نظر می‌کردم و ما هم به خاطر او، سرمان را پایین انداختیم و سکوت از ما و او طولانی شد؛ تا این  
که ما احساس کردیم او از آنچه به ما اظهار کرده، پشیمان شده است. پس از آن گفت:

افسوس بر این فرد ناتوان سبک رأی بنی تیم که با ظلم، بر من پیشی گرفت و با گناه، بر من چیره شد. مغیره گفت:

ای امیر! مقدم شدن ظالمانه او را بر شما می‌دانستم، اما چطور با گناه، بر تو چیره شد؟ عمر گفت:

ابوبکر بر من چیره نشد مگر زمانی که من از خلافت ناامید شدم؛ چون او فهمید که مردم با من همراه نیستند. به خدا قسم، اگر از  
برادرم یزید بن خطّاب و اصحابش اطاعت می‌نمودم، هیچ وقت ابوبکر شیرینی خلافت را نمی‌چشید؛ لکن من ابوبکر را جلو انداختم  
و خودم عقب ماندم. او را بلند و تأیید کردم و خلافت را تصویب نمودم و مسائل خلافت را بر او گشودم و کارهای رخنه وار را  
بستم (: در متن امور دخالت جستم). در این هنگام، ابابکر چشمانش را بست و به حکومت چسبید، بدون این که به من توجهی  
کند. اُف بر من! آرزو می‌کردم حکومت بار دیگر به سوی من باز گردد. به خدا قسم، ابوبکر چیزی به چنگ نیاورد مگر به مقداری

که گنجشک شکمش را پر می‌کند؛ تا آن که سرانجام با تنگ نظری از آن دور شد. مغیره گفت:

چه چیز مانع رسیدن شما به خلافت شد، حال آن که در روز سقیفه که ابوبکر خلافت را بر تو عرضه کرد؛ تو، خود آن را به وی واگذار کردی و الآن نشسته‌ای و تأسف می‌خوری؟! عمر گفت:

ای مغیره! من تو را از مردان زیرک عرب می‌شمردم. مثل این که تو از چیزهایی که آنجا اتفاق افتاد کاملاً بی‌اطلاعی! این مرد بر من خدعه نمود و من نیز بر او مکر کردم، ولی او مرا هشیارتر از مرغ سنگ خواره یافت. وقتی دید مردم به او اشتیاق دارند و با گشاده رویی از او استقبال می‌نمایند، یقین کرد که مردم، دیگری را به جای او بر نخواهند گزید. زمانی که دید مردم مشتاقانه میل به او نموده‌اند، دوست داشت بداند در نظر من چه می‌گذرد. آیا نفس من، مرا به سوی خلافت می‌کشد و با من در ستیز است. نیز دوست داشت با به طمع انداختن من در آن مورد، مرا بیازماید. به همین سبب آن را بر من عرضه کرد و حال آن که به خوبی می‌دانست و من هم می‌دانستم که اگر او نیز خلافت را به من تسلیم نماید، مردم به من جواب دلخواه نمی‌دهند. از این رو، او مرا با وجود اشتیاق به آن مقام، بسی زیرک و محتاط یافت و بر فرض که برای پذیرفتن آن، پاسخ مساعد می‌دادم؛ مردم (۹۰) آن را به من تسلیم نمی‌کردند و ابوبکر هم کینه آن را در دل می‌گرفت و از فتنه او در امان نبودم. با این همه، معلوم شد که مردم از من کراهت دارند. آیا نشنیدید که مردم از هر طرف فریاد می‌کشیدند:

ای ابوبکر، ما به غیر از تو، دیگری را نمی‌خواهیم و تویی سزاوار خلافت. مرادشان من بودم. می‌خواستند به من بفهمانند که مرا نمی‌خواهند؛ در این حال خلافت را به ابوبکر برگردانیدم و دیدم صورتش از سرور روشن شد. از کینه ابوبکر بر من، یکی هم وقتی بود که کلامی از من به او رسیده بود و او مرا مذمت کرد. کلام این بود:

وقتی اشعث را اسیر، پیش ابوبکر آوردند؛ او احسان کرد و بر اشعث منت گذاشت و او را آزاد کرد و خواهرش را نیز به تزویج اشعث در آورد. من در حالی که اشعث پیش ابوبکر نشسته بود، به او گفتم:

ای دشمن خدا، آیا بعد از اسلام آوردن، کافر شدید و راه ارتداد پیش گرفتید و به عقب برگشتید! اشعث نگاه تندی به من کرد. دانستم می‌خواهد با من صحبت کند ولی موقعیت را مناسب ندید. بعد از این، مرا در یکی از کوچه‌های مدینه دید و گفت:

ای پسر خطاب، تو گوینده آن کلامی؟  
گفتم:

آری ای دشمن خدا، سزای تو از سوی من، بدتر از این جمله است. اشعث گفت:

این برای من، از سوی تو، بد جزایی است.

گفتم:

برای چه از من جزای خوب انتظار داری؟

گفت:

من به خاطر تو که ناچار به پیروی از ابوبکر شدم، ناراحتم. به خدا سوگند، تنها چیزی که مرا به مخالفت ابوبکر گستاخ کرد، جلو افتادن او از تو و عقب ماندن تو از او بود و حال آن که اگر تو خلیفه بودی، هرگز از من کار خلاف و ستیزی نسبت به خود نمی‌دید.

گفتم:

بلی، همانطور است. الآن مرا به چه چیز توصیه می‌کنی؟ اشعث گفت:

الآن وقت دستور و توصیه نیست، وقت صبر است. ما آن روز هر دو پی کارمان رفتیم، ولی اشعث، زبرقان بن بدر را دیده و قضیه را به او گفته بود و او هم به ابوبکر گزارش داده بود. ابوبکر برایم پیامی با عتاب و تأسف انگیز فرستاد و من نیز پیامی به این مضمون

برای او فرستادم:

قسم به خدا، یا تو را از ادامه این کار باز می‌دارم یا در بین مردم سخنی که میان من و تو است، افشا می‌کنم که اگر سواران آن را بشنوند، به هر کجا بروند، برسانند. با این حال اگر می‌خواهی به عفو خود ادامه بدهیم (همچنان سرمان فاش نشود). ابوبکر گفت: همان روابط گذشته را ادامه دهیم. این خلافت هم بعد از چند روزی به تو خواهد رسید. من خیال کردم روز جمعه‌ای نمی‌گذرد که ابوبکر خلافت را به من برمی‌گرداند، ولی باز هم بی‌توجهی کرد و به خدا سوگند، بعد از این هم سخنی به میان نیاورد تا مرد. او در مدت خلافتش بدین بی‌توجهی ادامه داد، در حالی که از شدت بغض دندان هایش را به هم می‌سایید تا مرگ فرا رسید و از خلافت مأیوس گشت. حال هرچه گفتم، از مردم به خصوص از بنی هاشم، کتمان نمایند و فاش نکنید. اکنون اگر می‌خواهید برخیزید و بروید. ما برخاستیم در حالی که از گفتارش تعجب می‌کردیم. به خدا قسم، سر او را فاش نکردیم تا (۹۱) روزی که هلاک شد.

### بررسی چهارم) عبدالله بن عمر و افشای اسرار پدرش

تاریخ حاکی از آن است که عبدالله بن عمر در موارد دیگری نیز به نقل اسرار محرمانه پدرش دست یازیده‌ست که به یکی از آنها اشاره می‌نمایم:

«سعید بن جریر می‌گوید:

از ابوبکر و عمر سخنی در محضر عبدالله بن عمر بن خطاب به میان آمد. «شخصی گفت:

به خدا قسم، این دو، خورشید و نور این امت بودند. عبدالله بن عمر گفت:

از کجا این مطلب را درک کردی؟ آن شخص گفت:

مگر ندیدید که آن دو در خلافت ائتلاف کردند. فرزند عمر گفت:

چنین نیست، بلکه آنها با هم اختلاف داشتند. روزی در خدمت پدرم بودم که دستور داد ملاقات ممنوع باشد، در این حال عبد

الرحمان پسر ابوبکر اجازه ورود خواست و عمر گفت:

این هم چهارپای بدی (جنبنده کوچکی) است، ولی با این همه، از پدرش بهتر است.

گفته پدرم مرا به وحشت انداخت.

گفتم:

ای پدر، عبد الرحمان از پدرش بهتر است؟

گفت:

کیست که از پدر او بهتر نباشد! اجازه بده عبد الرحمان وارد شود ... پس از بیرون رفتن عبد الرحمان، پدرم رو به من کرد و گفت:

تو تا امروز در غفلت بودی از آن چیزی که این احمق بی‌مقدار بنی تیم (ابوبکر) از من جلوزد و بر من ظلم کرد.

گفتم:

من اطلاعی از این موضوع نداشتم.

گفت:

پسرم! امید هم نداشتم که تو بدانی! گفتم:

او (ابوبکر) بر مردم از نور چشمشان محبوبتر است. پدرم گفت:

بلی همین طور است، به رغم غضب پدرت! گفتم:

ای پدر، نمی‌خواهید عملکرد او را برای مردم بیان کنید و سرش را فاش نمایید تا مردم مطلع شوند؟ پدرم گفت: این چطور ممکن است، در صورتی که خودت گفتی مردم او را از نور چشمشان بیشتر دوست دارند. اگر من افشاگری کنم، در این صورت مردم باور نمی‌کنند و در نتیجه، سر مرا به صخره می‌کوبند. بعد پدرم شجاعت نشان داد و در روز جمعه در حضور مردم گفت:

ای مردم، بدانید بیعت ابوبکر کاری نااندیشیده و ناگهانی بود که خداوند مردم را از شر آن ننگه داشت. هر کس مثل ابوبکر شما را به بیعت دعوت کند، او را بکشید. « (۹۲)

### پی‌نوشتها

(۱) - او در همین مقاله با تمسخر چنین نوشته است ...: « روضه مزبور به استناد نامه‌ایست که گفته‌اند خلیفه دوم به معاویه بن ابی سفیان نوشته‌ست و راوی اصلی آن که بسیار بسیار معتبر است، شخص یزید بن معاویه قاتل شقی و بدنام امام حسین (ع) است. »!

(۲) - جالب است که وی، عنوان مقاله‌اش در شماره ۲۲۵ از روزنامه جام جم را «تردید در مشهورات متواترنا» نهاده است! وی همچنین در شماره ۶۹۲ از روزنامه آفتاب می‌نویسد:

«تجزیه و تحلیل بی‌غرضانه تاریخ از بسیاری از وقایع مشهور و حتی متواتر نما جای سؤال و پرسش و چون و چرا و تردید یگذازد.»!

(۳) - محمد جواد حجتی کرمانی: مقاله مندرج در روزنامه آفتاب، شماره ۶۶۸

(۴) - (الف) در اعترافهایی که تابع اهداف سیاسی خاصی بوده و به قصد فخر فروشی نیز صورت نمی‌پذیرند، بایستی به این نکته ظریف توجه داشت که در اغلب موارد، دستیابی به برخی از جزئیات حوادث، به دشواری امکان پذیر می‌باشد؛ چرا که این قبیل اعترافها، حاکی از «کم‌ترین میزان یا علنی‌ترین مقدار» از میان همه جنایات صورت گرفته می‌باشند و یا حاکی از جنایاتی اند که ارتکاب آنها، از لحاظ روانی، «بیشترین فشار» را بر فرد جنایتکار وارد می‌آورد.

(ب) باید توجه داشت که جنایتکار، لزوماً به همه مواردی که از دیدگاه ما (به عنوان ناظر بیرونی) اهمیت دارند، اعتراف نمی‌کند و ای بسا، از برخی از مسلم‌ترین حوادثی که توسط او رخ داده‌اند، هیچ‌ذکری به میان نیاورد و آنها را کتمان نیز بنماید.

(۵) - برگرفته از مباحث دکتر سید حسن امامی، مندرج در کتاب وی به نام «حقوق مدنی»، ج ۶، ص ۶۴۲۰.

(۶) - خاطر نشان می‌گردد که: مقتل نویس پرآوازه‌ای همچون «ابومخنف لوط بن یحیی، متوفای ۱۵۷» در نگارش کتاب خود به نام «مقتل الحسین علیه السلام» حتی به گزارش‌های سپاهیان یزید (یعنی: شرکت کنندگان در قتل سید الشهداء علیه السلام که اندک تردیدی در شقاوت و بدنامی آنان وجود ندارد) از جنایات یکدیگر نیز اعتماد نموده و برخی از حوادث عاشورا را از قول همین افراد شقی، به ثبت رسانده است. برای مثال، وی در نگارش مقتل خود، از فردی به نام «هانی بن ثبیت» نقل قول می‌کند و می‌نویسد: حدثنی أبو جناب عن هانی ... و كان قد شهد قتل الحسين عليه السلام ... ابو جناب از هانی - که در [ماجرای] قتل حسین علیه السلام حضور داشت - برایم نقل کرد که (... تاریخ طبری، ج ۵، ص ۴۱۳، چاپ: دارالمعارف، مصر) قابل توجه‌ست که نامبرده در به شهادت رسانیدن «عبدالله بن عمیر کلبی» شرکت داشته است. (ر.ک: تاریخ طبری، ج ۵، ص ۴۳۶) وی همچنین قاتل دو تن از فرزندان امیرالمؤمنین علیه السلام به نام‌های «عبدالله» و «جعفر» و نیز قاتل «عبدالله بن حسن علیه السلام» و نوجوان دیگری از خاندان امام حسین علیه السلام بوده است. (ر.ک: تاریخ طبری، ج ۵، ص ۴۶۸) با همه این اوصاف «ابومخنف» در نقل حوادث ناگوار کربلا، به گزارش‌های این فرد شقی از حوادث آن روز (گزارش‌های او از جنایات

دیگران)، اعتماد نموده و آنها را در کتابش به ثبت رسانده است. وی همچنین به نقل‌های دیگر سپاهیان یزید، همچون: «یحیی بن هانی بن عروه»، «حمید بن مسلم ازدی»، «کثیر بن عبدالله»، «عنیف بن زهیر»، «عبدالله بن عمار بارقی» و «قره بن قیس» اعتماد نموده

است. (ر.ک: تاریخ طبری، ج ۵، ص ۴۳۱ ۴۵۶)

لازم به یادآور است که:

الف) «نجاشی، متوفای ۴۵۰» درباره شخصیت علمی «ابومخنف» می‌نویسد:

شَيْخُ أَصْحَابِ الْأَخْبَارِ بِالْكُوفَةِ وَ وَجْهَهُمْ وَ كَانَ يَسْكُنُ إِلَى مَا يَزُويهِ.

[او] بزرگ و استاد مورخین در کوفه و چهره سرشناس آنان [بود] و به نقلهای او اطمینان می‌شد. (رجال نجاشی، ص ۳۲۰، چاپ:

مؤسسه النشر الإسلامی)

ب) کتاب «ابومخنف» توسط عالمان مشهوری همچون «ابوالفرج اصفهانی، متوفای ۳۵۶» و «شیخ مفید، متوفای ۴۱۳» در تألیف

کتابهایشان به نامهای «مقاتل الطالبیین» و «الإرشاد» مورد استفاده قرار گرفته و بر مندرجات آن، اعتماد و اتکا شده است. در میان

اهل سنت، طبری، «متوفای ۳۱۰» در کتاب «تاریخ الأمم و الملوك»، «خوارزمی، متوفای ۵۶۸» در کتاب «مقتل الحسين عليه السلام»

و «سبط بن جوزی، متوفای ۶۵۴» در کتاب «تذکره الأمة»، به نوشته «ابومخنف» استناد کرده‌اند. توجه: در سالهای اخیر کتابهای غیر

محققانه‌ای به نام «مقتل ابومخنف» چاپ شده و شهرت یافته‌ست که مورد استناد ما نمی‌باشند.

(۷) - خاطر نشان می‌گردد که:

الف) در این ماجرا، یزید «راوی خبر» نبوده و تنها، «حامل این اعتراف مکتوب» محسوب می‌گردد.

ب) هنگامی که یزید «نامه» را به فرزند عمر نشان داد، او تصدیق کرد که نامه به خط پدرش می‌باشد و به همین دلیل، نامه را از

یزید گرفت و بوسید. بنابراین، نخستین راوی این اعتراف کتبی، عبدالله فرزند عمر می‌باشد.

(۸) - برای نمونه، می‌توان به منابع زیر اشاره نمود:

الف) «الصراط المستقیم»، تألیف «شیخ زین الدین عاملی بیاضی» (متوفای ۸۷۷)، جلد ۳، صفحه ۲۵، چاپ: المکتبه المرتضویه.

ب) «مطارح النظر»، تألیف «شیخ صفی الدین طریحی» (متوفای بعد از ۱۱۰۰)، صفحه ۱۰۹، مصوره مرکز إحياء التراث الإسلامی.

ج) «منهاج البراعة فی شرح نهج البلاغه»، تألیف «میرحیب الله هاشمی خوئی» (متوفای ۱۳۲۴)، جلد ۱۴، صفحه ۳۴۳، چاپ: مؤسسه

التاریخ العربی.

د) «بیت الأحران»، تألیف «شیخ عباس قمی» (متوفای ۱۳۵۹)، صفحه ۱۳۱، چاپ: مکتبه فدک.

(۹) - یکی از فضلائی مکه، اجازه نقل نامه را به علامه مجلسی داده است. اجازه، یکی از راه‌های هشتگانه نقل حدیث می‌باشد، که

صحت استناد روایت را تأمین می‌نماید.

بنا به فرموده «محقق قمی، متوفای ۱۳۳۲» در کتاب «قوانین الأصول» (جلد ۱، صفحه ۴۸۹، چاپ: سنگی تبریز) فایده اجازه در اثبات

صحت کتاب خاص و معین و نیز حصول اعتماد بر آن کتاب یا روایتی که تواترش از «مروی عنه» ثابت نشده است؛ ظاهر می‌گردد.

(برگرفته از مباحث استاد شیخ جعفر سبحانی، مندرج در کتاب وی به نام «حدیث شناسی»، ص ۲۲۷ - ۲۳۰) [جهت آشنایی بیشتر،

ر.ک: سید محمد حسن مؤمنی، از این صبح روشن (اثبات سند زیارت عاشورا)، ص ۲۳۰ - ۲۳۵] خاطر نشان می‌گردد:

به عالمانی که به یک فرد، اجازه نقل روایت و یا نقل کتاب را داده‌اند «مشایخ اجازه»، گفته می‌شود.

(۱۰) - علامه مجلسی، نامی از «اجازه دهنده» به میان نمی‌آورد و تنها درباره وی می‌نویسد:

أجاز لی بعض الأفاضل فی مکه - زاد الله شرفها - رِوایة هذا الخبر، و أخبرنی أنه أخرج من الجزء الثاني من کتاب دلائل الإمامة ...

(بحار الأنوار، کتاب الفتن و المحن، ج ۳۰، ص ۲۸۶، چاپ: دارالرضا علیه السلام شاید عدم تصریح به نام این فاضل گمنام، به جهت

حفظ جان وی از گزند دشمنان تشیع بوده است؛ زیرا گزارشهای تاریخی حاکی از آن اند که: در سال ۱۰۸۸ هجری قمری، به بهانه

آن که شیعیان پرده کعبه را نجس کرده‌اند، در این شهر، شیعه کشی به راه انداختند و عالمی با نام «سید محمد مؤمن رضوی» را -

در حالی که پشت مقام ابراهیم علیه السلام به تلاوت قرآن مشغول بود - ، به قتل رساندند. همچنین پس از آن، در سال ۱۱۰۱ یا ۱۱۰۵ هجری قمری، عالم دیگری با نام «شیخ حسین تنکابنی» را - در حالی که پرده کعبه را گرفته بود، آن قدر کتک زدند که بیمار شد و اندکی بعد در گذشت.

(ر.ک: صفویان در عرصه دین، فرهنگ و سیاست، ج ۲، ص ۸۴۰)

به هر حال، عالمان شیعه‌ای که در سالهای حیات علامه مجلسی در شهر مکه سکونت داشته‌اند و از «مشایخ اجازه علامه مجلسی» محسوب می‌گردند، عبارت اند از:

الف) سید نور الدین بن علی بن الحسین بن ابی الحسن حسینی موسوی عاملی (متوفای ۱۰۶۸)؛ لازم به ذکر است که اجازه او به علامه مجلسی، از طریق نامه بوده است؛ چنانچه درباره وی می‌خوانیم:

أجاز له بِالْمُرَاسَلَه.

(بحار الأنوار، ج ۱، مقدمه، ص ۲۰)

ب) سید محمد بن مؤمن بن دوست محمد حسینی استرآبادی (متوفای ۱۰۸۸)؛ چنانچه درباره وی می‌خوانیم:

یُرْوَى عَنْهُ بِالْإِجَازَه ... الْعَلَمَاءُ الْمَجْلِسِي.

(شهداء الفضيله، ص ۱۹۹)

هر چند که عبارت علامه مجلسی (أجاز لی بعض الأفاضل فی مکه)، لزوماً به معنای دریافت این اجازه در شهر مکه نمی‌باشد؛ ولی خاطر نشان می‌گردد که: علامه مجلسی، در سال ۱۰۸۰ (قبل از اتمام تألیف مجلّات کتاب بحار الأنوار) به سفر حج رفته‌اند و گزارش‌های تاریخی، سفر حج دیگری را برای وی ذکر ننموده‌اند.

(ر.ک: مفاخر اسلام، ج ۸، ص ۴۶۸ ۴۷۰)

همچنین، بنابراین فرض که علامه مجلسی اجازه نقل نامه را در این سفر دریافت کرده باشد، به نظر می‌رسد که وی به دلیل شرایط سخت حاکم بر شهر مکه در دوران صفویه، از فرصت کافی برای ملاقات با فردی که اجازه نقل نامه را به وی داده، برخوردار نبوده است؛ چرا که از میان تمام مطالب مندرج در جلد دوم کتاب «دلائل الإمامه»، تنها به دریافت اجازه نقل همین نامه، موفق گردیده است؛ آن هم بدون این که بتواند اصل نسخه کتاب را از نزدیک مشاهده نماید.

(۱۱) - در اواسط نامه‌ای که علامه مجلسی آن را از جلد دوم کتاب «دلائل الإمامه» نقل می‌نماید، با عبارت «و فی روایه أُخری» مواجه می‌شویم که می‌تواند حاکی از آن باشد که نویسنده «دلائل الإمامه» در هنگام درج نامه، حداقل به دو نقل یا دو نسخه مختلف از آن، دسترسی داشته است.

(ر.ک: بحار الأنوار، ج ۳۰، ص ۲۹۴)

(۱۲) - سند نامه مندرج در کتاب «دلائل الإمامه» :

حدثنا أبو الحسن محمد بن هارون بن موسی التلعکبری، قال: حدثنا أبي رضی الله عنه، قال: حدثنا أبو علی محمد بن همام، قال: حدثنا جعفر بن محمد بن مالک الفزاری الکوفی، قال: حدثني عبد الرحمان بن سنان الصيرفي، عن جعفر بن علی الحوار، عن الحسن بن مسکان، عن المفضل بن عمر الجعفی، عن جابر الجعفی، عن سعید بن المسیب.

[خاطر نشان می‌گردد که تعداد زیادی از احادیث کتاب «دلائل الإمامه» (چاپ و تحقیق: مؤسسه البعثه) از همین راوی، یعنی:

«تلعکبری، متوفای بعد از ۴۱۰» نقل گردیده است. ]

از این نکته که آن فاضل مکی، طریق خود به کتاب «دلائل الإمامه» را برای علامه مجلسی ذکر نکرده است؛ می‌توان چنین برداشت نمود که: در آن زمان، انتساب کتاب «دلائل الإمامه» به مؤلفش، در نزد وی «قطعی و مسلم» بوده است؛ (بدین صورت که یا نسخه



معتبری از کتاب در نزد آن فاضل مکی حاضر بوده و یا وی متن نامه را - به نقل از کتاب «دلائل الإمامه» -، سینه به سینه از رجال ثقه، دریافت نموده) و به یکی از این دو دلیل، ذکر طریقتش به کتاب را ضروری ندانسته است. [خاطر نشان می‌گردد که چنین روشی از دیرباز نزد علمای شیعه متداول بوده و بر آن تصریح شده است. (ر.ک: شیخ طوسی قدس سره: استبصار، ج ۴، ص ۳۰۵؛ تهذیب، ج ۱۰، ص ۴، مشیخه.)]

(۱۳) - بنابر روایتی که «سید بن طاووس، متوفای ۶۶۴» در کتاب «فرج المهموم» صفحه ۱۰۲ به بعد، درباره علم نجوم نقل می‌نماید؛ و نیز، بنابر نامه‌ای که «علامه مجلسی، متوفای ۱۱۱۱» در کتاب «بحار الأنوار» جلد ۳۰، صفحه ۲۸۶ نقل می‌فرماید؛ کتاب «دلائل الإمامه» دارای دو، جزء (دو جلد) بوده‌ست که هم اینک، جلد دوم آن در دسترس نمی‌باشد. عبارت مندرج در کتاب «فرج المهموم» چنین است: و هو ما رویناه یاسنادنا عن الشیخ... الطبری الامامی فی الجزء الثانی من کتاب دلائل الإمامه... همچنین «سید بن طاووس» در کتاب دیگرش به نام «الیقین»، صفحات ۵۰ - ۵۱، روایاتی را درباره امیرالمؤمنین علیه السلام، از جلد یکم «دلائل الإمامه» نقل می‌فرماید که در چاپهای فعلی از این کتاب، به چشم نمی‌خورند. عبارات مندرج در کتاب «الیقین» چنین است:

فیما نذکره من المجلد الأول من کتاب الدلائل...

فیما نذکره من کتاب الدلائل من الجزء الأول...

بنابراین، علاوه بر آن که جلد دوم از این کتاب، به دست ما نرسیده؛ به طور حتم، بخشهایی از جلد یکم آن نیز در گذر ایام مفقود گردیده است.

(۱۴) - با بررسی اسناد کتاب «دلائل الإمامه» با نامهایی همچون: القاضی ابوالسحاق ابراهیم بن أحمد بن محمد بن أحمد بن عبدالله الطبری (متوفای ۳۷۳)؛ ابوالفضل محمد بن عبدالله بن محمد بن عبیدالله الشیبانی (متوفای ۳۸۷)؛ ابوالحسن أحمد بن الفرج بن منصور بن محمد بن الحجاج الفارسی (متوفای ۳۹۲)؛ مواجه می‌شویم که همگی، از مشایخ بی‌واسطه وُلّف «دلائل الإمامه» به شمار می‌روند. همچنین، ذیل عنوان «دلائل الإمام صاحب الزمان علیه السلام» حدیث ۹۲، با این عبارت مواجه می‌شویم:

حدثنا أبوالمفضل محمد بن عبدالله، بن المطلب الشیبانی سنة خمس و ثمانین و ثلاثمئة... بنابراین، تألیف و نگارش کتاب «دلائل الإمامه» به نیمه دوم قرن ۴ (و به احتمال زیاد، به سالهای ۳۷۰ تا ۳۹۰ هجری قمری) باز می‌گردد.

(۱۵) - سندهای نامه مندرج در کتاب «مثالب النواصب»:

سند یکم:

و روی جعفر بن علی الحرار (الخرزاز)، عن علی بن مشکاة، عن المفضل بن عمر، عن جابر بن یزید، عن سعید بن المسیب، عن وهب مره.

سند دوم:

و روی علی بن محمد البصری، عن ابي الحسن موسى بن الحسن الموسوی یاسناده إلى ابي سعید الخدری عن عبدالله بن القسم (القاسم) المزنی.

نکاتی درباره اسناد نامه:

الف) از مقایسه سندهای فوق با سندی که از کتاب «دلائل الإمامه» نقل نمودیم، استقلال این سندها از یکدیگر به روشنی قابل مشاهده می‌باشد که ما را به این نکته مهم رهنمون می‌سازد:

که «ابن شهر آشوب» متن نامه را از کتاب «دلائل الإمامه» نقل نکرده است. لذا، این نامه، دارای دو منبع جداگانه و سه سلسله سند مستقل از یکدیگر می‌باشد.

ب) ضح فهای رجالی سندهای نامه، خود قرینه‌ای بر اثبات حقیقی بودن متن نامه است؛ زیرا به طور طبیعی، انتظار نمی‌رود که چنین نامه‌ای، با «سلسله سندی خدشه ناپذیر» (– اسنادی صحیح و مشایخی ممتاز) به دست تاریخ نگاران رسیده باشد.

(۱۶) – نسخه الف: مکتبه مدرسه سپهسالار، تهران؛ نسخه ب: مکتبه الناصریه، لکنهو، هند.

(۱۷) – در مدارک اهل سنت، از وی با اوصافی همچون «صدوق اللّهجه» یاد شده است. ر.ک: الوافی بالوفیات: (مقدسی)، ج ۴، ص ۱۴۶.

(۱۸) – فرازهای خلاصه شده، مربوط به سخنرانی ابوبکر (پس از تصاحب خلافت) بر فراز منبر شریف نبوی می‌باشد.

(۱۹) – سندهای نامه مندرج در کتاب «الصرط المستقیم»:

سند یکم:

ما أسنده جعفر بن علی الخزاز إلى سعید بن المسیب.

سند دوم:

و [ما أسنده] محمد بن علی البصری إلى أبي سعید الخدری.

(۲۰) – الصراط المستقیم، ج ۳، فی الطعن فیمن تقدمه بظلمه و عدوانه، ص ۲۵، چاپ: المکتبه المرتضویه. (اکثر مطالب این کتاب، برگرفته از «مثالب النواصب» می‌باشد.)

(۲۱) – همچون حکومت تیموریان خراسان که تحت حمایت ازبک‌ها بودند و یا حکومت آق قویونلو در بخشهایی از ایران (شامل: فارس، یزد، کرمان و ...) که تحت حمایت عثمانی‌ها بودند و از سال ۷۸۰ تا ۹۰۸ حکمرانی کردند.

(۲۲) – به احتمال زیاد، علامه مجلسی از وجود چنین نامه‌ای در میان منابع امامیه و نیز از محتوا و مضمون آن خبر داشته، ولی هیچ یک از منابع مستندی را که از متن نامه یاد کرده‌اند، در اختیار نداشته است؛ چنانچه در انتهای نقل نامه می‌نویسد:

لَمْ أَجِدِ الرَّوَايَةَ بِغَيْرِ هَذَا السَّنَدِ. لذا، وی پس از دریافت اجازه نقل نامه، همچون جستجوگری که گمشده‌اش را یافته است، بی‌درنگ به ثبت این نامه اقدام نموده‌ست تا متن نامه را از خطر نابودی همیشگی نجات بخشد. وی در عین حال، با بیان کوتاهی که در انتهای نامه نگاشته است، توجه داشتندش به برخی نکات – که بایستی از طریق مراجعه به دیگر نسخه‌های نامه، حلّ و فصل گردند – را یادآوری نموده است.

(۲۳) – بحار الأنوار، ج ۳۰ (چاپ جدید)، ص ۲۸۶ – ۳۰۰؛ ج ۸ (چاپ قدیم)، ص ۲۲۰ – ۲۲۳.

(۲۴) – خاطر نشان می‌گردد که «محدث قمی» در کتاب شریف «بیت الأحران» عبارات فوق را با استناد به کتاب «إرشاد القلوب» نقل نموده‌اند. (بیت الأحران، ص ۱۳۲، چاپ: مکتبه فدک)

(۲۵) – بحار الأنوار، ج ۳۰، ص ۳۴۸ – ۳۴۹، چاپ: دارالرضا علیه السلام.

(۲۶) – دملج زیوری از زیور آلات زنانه‌ست همانند النگو، با این تفاوت که النگو را در میج دست قرار می‌دهند؛ ولی دملج را در بازو.

(۲۷) – همان طور که ملاحظه شد، حضرت زهرا علیها السلام، به صراحت از «افروختن آتش و شعله ور شدن آن» یاد فرموده‌اند که در نامه، ذکری از آن به میان نیامده است. به عبارت دیگر، میراث مکتوب سالهای آغازین قرن چهارم، در مقایسه با متن نامه (میراث مکتوب قرن پنجم)، در خصوص یادآوری مصائب حضرت زهرا علیها السلام از فرازهای کامل تری برخوردار می‌باشد. خاطر نشان می‌گردد که «تحقق احراق باب» از مسلم‌ترین عقاید تاریخی شیعیان – از قرون نخستین تا به امروز – می‌باشد و نصوص فراوانی در این زمینه، در دسترس قرار دارد که برخی از آنها را می‌توان در کتاب «دراسة و تحلیل حول الهجوم علی بیت فاطمه علیها السلام» ذیل شماره‌های: ۹۳ – ۹۵ – ۱۰۳ – ۱۳۴ – ۱۳۵ – ۱۳۶ – ۲۴۱ – ۲۴۳ – ۲۴۶ – ۲۵۶ – ۲۵۷ – ۲۷۰ – ۲۷۵ – ۲۷۶ –

۲۷۷ - ۲۷۸ - ۲۸۰ - ۲۹۷ مشاهده نمود. همچنین، بنابر نصوص فوق الذکر، باید گفت:

میراث مکتوب قرن پنجم به بعد نیز در مقایسه با متن نامه، در یادآوری مصائب حضرت زهرا علیها السلام، از فرازهای کامل تری برخوردار می‌باشد.

(۲۸) - الهدایة الکبری، ص ۱۷۸، چاپ: مؤسسه البلاغ، بیروت.

(۲۹) - ر.ک: دراسته و تحلیل حول الهجوم علی بیت فاطمه علیها السلام، ذیل شماره‌های: ۵۶ - ۸۹ - ۹۵ - ۱۸۴ - ۲۰۷ - ۲۲۱ - ۲۳۸ - ۲۳۹ - ۲۴۶ - ۲۵۱ - ۲۵۲.

(۳۰) - ر.ک: دراسته و تحلیل حول الهجوم علی بیت فاطمه علیها السلام، ذیل شماره‌های: ۹۷ - ۱۳۵ - ۱۷۵ - ۱۷۹ - ۲۵۷ - ۲۷۸.

(۳۱) - ر.ک: دراسته و تحلیل حول الهجوم علی بیت فاطمه علیها السلام، ذیل شماره‌های: ۹۳ - ۹۵ - ۱۸۲ - ۲۳۹ - ۲۴۱ - ۲۷۸ - ۲۸۰.

(۳۲) - المغنی، ج ۲۰، قسمت اول، ص ۳۳۵، چاپ: الدار المصریه.

(۳۳) - تثبیت دلائل النبوه، ص ۲۳۹، چاپ: الدار العربیه، بیروت.

(۳۴) - البدء و التاریخ، ج ۵، ص ۲۰، چاپ: بغداد.

(۳۵) - نکت الانتصار لنقل القرآن، ص ۳۶، چاپ: مصر.

(۳۶) - شرح حدیدی، ج ۲، ص ۵۹، چاپ: قم.

(۳۷) - الصواعق المحرقة، ص ۵۱، چاپ: مکتبه القاهره.

(۳۸) - تمامی نصوص مندرج در این بخش، برگرفته از کتاب «دراسته و تحلیل حول الهجوم علی بیت فاطمه علیها السلام» می‌باشد.

(۳۹) - الهجوم، ص ۲۲۱، ش ۸۹؛ به نقل از: کتاب سلیم، ج ۲، ص ۹۰۷، چاپ: الهادی، قم.

جهت آشنایی با دلایل اعتماد به کتاب سلیم، به کتاب «استخراج المرام من إستقصاء الإفحام» (آیه الله سید علی حسینی میلانی)، جلد یکم، صفحات ۳۸۵ - ۴۳۱ مراجعه فرمایید.

(۴۰) - الهجوم، ص ۲۲۴، ش ۹۳؛ به نقل از: کتاب سلیم، ج ۲، ص ۸۷۶، چاپ: الهادی، قم.

(۴۱) - الهجوم، ص ۲۳۰، ش ۹۸؛ به نقل از: الصراط المستقیم، ج ۳، ص ۱۳، چاپ: المکتبه المرتضویه.

(۴۲) - معالم العلماء، ص ۱۴۸؛ همچنین، از وی با نام «ابومحمد عبدالله بن عمار» نیز یاد شده است. (ر.ک: أعیان الشیعه، ج ۸، ص ۶۳).

(۴۳) - الهجوم، ص ۲۳۶، ش ۱۰۹؛ به نقل از: مثالب النواصب، ص ۴۲۳، مصوره مرکز إحياء التراث الإسلامی، قم.

(۴۴) - الهجوم، ص ۲۴۷، ش ۱۲۵؛ به نقل از: تفسیر العیاشی، ج ۲، ص ۳۰۸، چاپ: العلمیه الإسلامیه، تهران.

(۴۵) - الهجوم، ص ۲۶۶، ش ۱۴۴؛ به نقل از: الأرجوزة المختاره، ص ۸۹، ۹۰، چاپ: معهد الدراسات الإسلامیه، بیروت.

(۴۶) - برای آگاهی از سایر نصوص مندرج در منابع امامیه، ر.ک: دراسته و تحلیل حول الهجوم علی بیت فاطمه علیها السلام، ذیل شماره‌های: ۲۴۶ - ۲۵۸ - ۲۶۱ - ۲۶۴ - ۲۶۶ - ۲۶۷ - ۲۷۶ - ۲۷۸.

(۴۷) - الهجوم، ص ۲۶۶، ش ۱۴۵؛ به نقل از: کامل الزیارات، ص ۳۳۴، چاپ: نجف.

(۴۸) - الهجوم، ص ۲۲۳، ش ۹۱؛ به نقل از: کتاب سلیم، ج ۲، ص ۶۷۴، چاپ: الهادی، قم.

(۴۹) - الهجوم، ص ۲۲۷، ش ۹۵؛ به نقل از: کتاب سلیم، ج ۲، ص ۵۷۷ - ۵۹۹، چاپ: الهادی، قم.

خاطر نشان می‌گردد که در منبع مذکور، عین عبارت فوق، از قول «عبدالله بن عباس» نیز ثبت شده است. (ر.ک: الهجوم، ص ۲۲۴، ش ۹۳؛ به نقل از: کتاب سلیم، ج ۲، ص ۸۶۲ - ۸۷۶، چاپ: الهادی، قم)

- (۵۰) - الهجوم، ص ۲۵۸ و ص ۲۵۹، ش ۱۳۵؛ به نقل از: الهدایة الكبرى، ص ۴۰۱ - ۴۱۸، چاپ: مؤسسه البلاغ، بیروت. خاطر نشان می‌گردد که «علما سید هاشم بحرانی»: در کتابش به نام «حلیة الأبرار»، مضمون این حدیث را قابل اطمینان و معتبر دانسته و بر این اساس، آن را نقل فرموده است. (ر.ک: حلیة الأبرار، ج ۲، ص ۶۵۲ - ۶۷۶، چاپ: دارالکتب العلمیه، قم)
- (۵۱) - الهجوم، ص ۲۶۹، ش ۱۵۳؛ به نقل از: مجالس المؤمنین، ج ۲، ص ۵۶۵، چاپ: کتابفروشی اسلامیة.
- (۵۲) - الهجوم، ص ۲۷۰، ش ۱۵۴؛ به نقل از: مثالب النواصب، ص ۴۲۰، مصورة مرکز إحياء التراث الإسلامي، قم.
- (۵۳) - الهجوم، ص ۲۷۹، ش ۱۶۶؛ به نقل از: أسرار الشهادة، ص ۵۴۱، چاپ: آعلمی، تهران.
- (۵۴) - برای آگاهی از سایر نصوص مندرج در منابع امامیه، ر.ک: دراسته و تحلیل حول الهجوم علی بیت فاطمه علیهاالسلام، ذیل شماره‌های: ۲۰۷ - ۲۳۹ - ۲۴۳ - ۲۶۸ - ۲۶۹ - ۲۷۰ - ۲۷۱ - ۲۷۸.
- (۵۵) - الهجوم، ص ۲۸۱، ش ۱۷۵؛ به نقل از: تلخیص الشافی، ج ۳، ص ۱۵۶، چاپ: مطبعة الآداب، نجف.
- (۵۶) - الطبقات الكبرى (ابن سعد)، ج ۸، ص ۱۸، چاپ: دارالفکر؛ الإصابه (ابن حجر)، ج ۸، ص ۵۸، چاپ: دارالجلیل / ج ۴، ص ۳۷۹، چاپ: دار صادر؛ سیر أعلام النبلاء (ذهبی)، ج ۲، ص ۹۵، چاپ: دارالمعارف.
- (۵۷) - الهجوم، ص ۲۶۲، ش ۱۳۶؛ به نقل از: إثبات الوصیه، ص ۱۴۵، چاپ: دار الأضواء.
- (۵۸) - الهجوم، ص ۲۶۵، ش ۱۴۲؛ به نقل از: الإستغاثه، ص ۱۸۵، چاپ: آعلمی، تهران.
- (۵۹) - قاعده تغلیب.
- (۶۰) - الهجوم، ص ۲۶۸، ش ۱۵۰؛ به نقل از: معانی الأخبار، ص ۲۰۶، چاپ: قم.
- (۶۱) - الهجوم، ص ۲۹۲، ش ۱۹۳؛ به نقل از: النقض، ص ۲۹۷، به تصحیح: محدث أرموی.
- (۶۲) - الهجوم، ص ۳۰۷، ش ۲۳۸؛ به نقل از: بحار الأنوار، ج ۸۵، ص ۲۶۴ [شرح الولاء، ص ۱۸۳، تحقیق: قیس العطار].
- (۶۳) - الهجوم، ص ۳۱۷، ش ۲۵۹؛ به نقل از: عیون الأخبار، ص ۶، چاپ: دارالتراث فاطمی، بیروت.
- (۶۴) - برای آگاهی از سایر نصوص مندرج در منابع امامیه، ر.ک: دراسته و تحلیل حول الهجوم علی بیت فاطمه علیهاالسلام، ذیل شماره‌های: ۱۹۰ - ۲۴۱ - ۲۴۲ - ۲۶۹ - ۲۷۰ - ۲۷۱ - ۲۷۷ - ۲۷۸.
- (۶۵) - الهجوم، ص ۳۱۷، ش ۲۶۳؛ به نقل از: الصراط المستقیم، ج ۳، ص ۱۲، چاپ: المكتبة المرتضوية.
- (۶۶) - خبری که نقل آن، پر آوازه و فراگیر است.
- (۶۷) - الهجوم، ص ۲۶۶، ش ۱۴۴؛ به نقل از: الأرجوزة المختاره، ص ۸۹ - ۹۰، چاپ: معهد الدراسات الإسلامیه، بیروت.
- (۶۸) - الهجوم، ص ۲۶۶، ش ۱۴۵؛ به نقل از: کامل الزیارات، ص ۳۳۴، چاپ: نجف.
- (۶۹) - الهجوم، ص ۲۰۱، ش ۵۶؛ به نقل از: أمالی، ص ۱۱۴، چاپ: کتابخانه اسلامی.
- (۷۰) - الهجوم، ص ۲۸۱، ش ۱۷۵؛ به نقل از: تلخیص الشافی، ج ۳، ص ۱۵۶، چاپ: مطبعة الآداب، نجف.
- (۷۱) - شیخ طوسی قدس سزه با افزودن این قید (- لا خلاف فيه)، معنای «شهرت» را به سوی معنای «اجماع = اتفاق نظر» (: فقدان هرگونه نظر شاذ در برابر آن) سوق داده و آن را «به منزله» اجماع دانسته است.
- (۷۲) - الهجوم، ص ۲۸۷، ش ۱۸۴؛ به نقل از: اقبال الأعمال، ص ۶۲۵، چاپ: دارالکتب الإسلامیه.
- (۷۳) - الهجوم، ص ۲۹۲، ش ۱۹۳؛ به نقل از: النقض، ص ۲۹۷، به تصحیح: محدث أرموی.
- (۷۴) - برای آگاهی از سایر نصوص مندرج در منابع امامیه، ر.ک: دراسته و تحلیل حول الهجوم علی بیت فاطمه علیهاالسلام، ذیل شماره‌های: ۹۷ - ۱۳۱ - ۱۳۶ - ۱۴۲ - ۱۵۰ - ۱۸۱ - ۱۸۸ - ۱۹۰ - ۲۰۷ - ۲۳۸ - ۲۴۱ - ۲۴۲ - ۲۴۳ - ۲۵۱ - ۲۵۷ - ۲۵۹ - ۲۶۳ - ۲۶۹ - ۲۷۰ - ۲۷۱ - ۲۷۴ - ۲۷۶ - ۲۷۷ - ۲۷۸ - ۲۸۰.

- (۷۵) - الهجوم، ص ۳۱۰، ش ۲۴۶؛ به نقل از: شرح التجريد، ص ۳۷۶، چاپ: قم.
- (۷۶) - الهجوم، ص ۲۶۷، ش ۱۴۷؛ به نقل از: أمالی، ص ۱۳۴، چاپ: کتابخانه اسلامی؛ مناقب آل أیطالب، ج ۲، ص ۲۰۹، چاپ: المكتبة العلمية.
- (۷۷) - الهجوم، ص ۳۰۷، ش ۲۳۷؛ به نقل از: بحار الأنوار، ج ۹۸، ص ۳۵۳ و ج ۳۱، ص ۱۲۰ - ۱۲۹.
- (۷۸) - الهجوم، ص ۲۶۰، ش ۱۳۵؛ به نقل از: حلیه الأبرار، ج ۲، ص ۶۶۸، چاپ: دارالکتب العلمیه.
- (۷۹) - خمار: پارچه‌ای بزرگ است که تمام سر و بخشهایی از صورت و بدن را به طور کامل می‌پوشاند.
- (۸۰) - الهجوم، ص ۳۳۶، ش ۳۰۶؛ به نقل از: الحدائق الناضرة، ج ۵، ص ۱۸۰، چاپ: قم.
- (۸۱) - خاطر نشان می‌گردد که نقل فوق در یکی از نسخ خطی قرن دهم نیز مشاهده گردیده‌ست که به احتمال زیاد، مؤلف «الکوکب الدرّی»، نقل فوق را از آن مأخذ، نقل نموده است. (ر.ک: مرکز إحياء التراث الإسلامی، ضمیمه پایانی نسخهای خطی از کتاب «إلزام النواصب» که به سال ۹۵۴ نگاشته شده است.)
- (۸۲) - الهجوم، ص ۳۵۳، ش ۳۴۰؛ به نقل از: الکوکب الدرّی، ج ۱، ص ۱۹۵، چاپ: الحیدریه، نجف.
- (۸۳) - التراتیب الإداریه، ج ۱، ص ۲۶۹
- (۸۴) - التراتیب الإداریه، ج ۱، ص ۲۶۹
- (۸۵) - العقد الفرید، ج ۱، ص ۱۴
- (۸۶) - مسند احمد، ج ۵، ص ۳۴۷
- (۸۷) - الإستیعاب (در حاشیه الإصابه)، ج ۳، ص ۳۹۷
- (۸۸) - أسد الغابه، ج ۵، ص ۳۸۶
- (۸۹) - با توجه به این انگیزه سیاسی و آگاهی کامل معاویه از حوادث سقیفه، طبیعت است که عمر در این نامه، به یادآوری یکایک حوادث خونبار هجوم به بیت فاطمه علیها السلام، نیازی نمی‌دیده است.
- (۹۰) - کنایه از اطرافیان ابوبکر و هواداران او می‌باشد؛ چرا که شکی وجود ندارد که «عموم مردم» با به کارگیری عناصری همچون «اجبار، تهدید و تطمیع» به خلافت ابوبکر تن دادند.
- (۹۱) - شرح حدیدی، ج ۲، ص ۳۴۳۰؛ به نقل از «الشافی فی الإمامه»
- (۹۲) - شرح حدیدی، ج ۲، ص ۲۹۲۸

## درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

بسم الله الرحمن الرحيم

جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)

با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می‌کنند

بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹

بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در

دلدادگی به اهل بیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.

مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

اهداف: دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل بیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیتهای گسترده مرکز:

الف) چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی

ب) تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن همراه

ج) تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما، انیمیشن، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و ...

د) ایجاد سایت اینترنتی قائمیه [www.ghaemiyeh.com](http://www.ghaemiyeh.com) جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر

ه) تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای

و) راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴)

ز) طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و ...

ح) همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ...

ط) برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه

ی) برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضور و مجازی) در طول سال

دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان

تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت: ۲۳۷۳ شناسه ملی: ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶

وب سایت: [www.ghaemiyeh.com](http://www.ghaemiyeh.com) ایمیل: [Info@ghaemiyeh.com](mailto:Info@ghaemiyeh.com) فروشگاه اینترنتی:

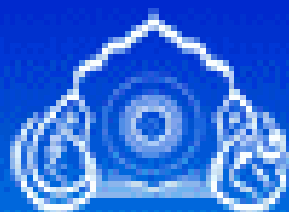
[www.eslamshop.com](http://www.eslamshop.com)

تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳-۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور

کاربران (۰۳۱۱)۲۳۳۳۰۴۵

نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی





مرکز تحقیقات و ترجمه

اصفهان

گام‌ها

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی  
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

[www.Ghaemiyeh.com](http://www.Ghaemiyeh.com)

[www.Ghaemiyeh.net](http://www.Ghaemiyeh.net)

[www.Ghaemiyeh.org](http://www.Ghaemiyeh.org)

[www.Ghaemiyeh.ir](http://www.Ghaemiyeh.ir)

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

